

# هفت مقاله

چند پرسش فلسفی

پیام عارفان راستین

جهان هستی و تکامل

کتاب «از کودتا تا انقلاب»

پدیده فردپرستی

فرهنگ‌رهایی بخش

فرهنگ ایران و شخصیت جنسی

از دکتر حمید ایرانی

لس آنجلس، چاپ دوم - ۱۹۹۸



# هفت مقاله

پیام عارفان راستین  
چند پرسش فلسفی

کتاب «از کودتا تا انقلاب»  
جهان هستی و تکامل

فرهنگ‌رهای بخش  
پدیده فردپرستی

فرهنگ ایران و شخصیت جنسی

از: دکتر محمد ابرینی

## پیش‌گفتار

از هفت مقاله کوتاهی که به خوانندگان ارجمند تقدیم شده، سه مقاله نخست - پیام عارفان راستین، چند پرسش فلسفی، و از کودتا تا انقلاب - نخستین بار است که چاپ می‌شوند.

مقاله «جهان هستی و تکامل» نخستین بار در سال ۱۳۵۹ در ماه نامه «آشنایی با دانش» از انتشارات دانشگاه آزاد تهران چاپ شد. نوشتارهای «فرهنگ‌رهایی بخش» و «هدیه فردپرستی» در سال ۱۳۶۵ در ماه نامه «ملت بیدار» که در لس‌آنجلس به همت آقای علی اصغر مهاجر منتشر می‌شد انتشار یافتند. مقاله «فرهنگ ایران و شخصیت جنسی» به همراه یک رشته از نوشتارهای دیگر در مورد آگاهی‌ها و دشواری جنسی در چندین شماره هفته‌نامه «فوق‌العاده» در سال ۱۳۶۷ منتشر شد.

خوانندگان علاقه‌مند برای آگاهی‌های بیشتر از مطالبی که در هفت مقاله از آنها گفتگو شده می‌توانند به منابعی که در پایان این دفتر از آنها نام برده شده مراجعه کنند.

## پیام عارفان راستین

یکی از زیباترین و فلسفی ترین غزل های حافظ با این بیت آغاز می شود:  
سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد

و آنچه خود داشت ز یگانه تنها می کرد

در چند بیت پایین تر حافظ چنین می گوید:

مشکل خویش بر پیر مغان بر دم دوش

کوبه تا آید نخل حل معما می کرد

سپس شاعر آزاداندیش که خرافه اندیشان او را «لسان الغیب» لقب داده

اند چنین پرده هری می کند:

گفت آن یار کز و گشت سیر دار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

یاری که حافظ از او سخن می گوید و مردی که به دار آویخته می شود

«منصور حلاج» یکی از عارفان راستین و یکی از مبارزان بی باک تاریخ ایران

است. جرم حلاج هویدا کردن اسرار، حقیقت گویی و پیکاری سرسختانه با

ریاکاران و شیادان جامعه بوده است:

حلاج یکی از نمونه های عارفان واقعی ایران و یکی از نمایندگان عارفان

راستین در تاریخ عرفان گرابی و صوفی گرابی است. بزرگترین و بنیادی ترین

رسالت عارف عشق به معرفت و هواداری از حق و حقیقت تا فدای جان در راه آن

است. عارفان حقیقت جوی ایران از آغاز پیدایش اسلام تا کنون همواره

در بند و زنجیر دکانداران دین بوده اند و بسیاری از آنان در راه گسترش معرفت

جان خود را فدا کردند. مولانا در این مورد چنین می گوید:

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

عارفان که جام حق نوشیده اند

رازها دانسته و پوشیده اند

بر لبش قفل است و بر دل رازها

لب خموش و دل پراز آوازهها

تاریخ عرفان و تصوف در ایران نشان می دهد که بسیاری از عارفان

ناراست و صوفیان شیاد این جنبه زیبای فرهنگ ما را آلوده اند و شمار

عارفان راستین بسیار اندک بوده است. به قول مولانا:

از هزاران، یک نفر زین صوفی اند

مابقی در دولت وی می زیسند

حافظ نیز در مورد پستی گرابی جنبش عرفان و تصوف چنین سروده

است:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

و در جای دیگر چنین می افزاید:

بیا به عیكده و چهره ارغوانی کن

مرو به صومعه کانجا سیاهکارانند

رویدادهای تاریخی در سراسر تاریخ ایران پس از پیدایش اسلام ثابت

می کنند که روحانیان یا پاسداران دین دشمن آشتی ناپذیر عارفان آزاداندیش

ایران بوده اند. برای نمونه، عارفان بزرگی چون حلاج، سهروردی و عین القضاة

همدانی به دست شیخان دوران خود کشته می شوند. عین القضاة که عارفی بی

پاک، آزاداندیش و جسور بوده در زمان مرگ فقط ۳۳ سال داشته است. حتا

عارفانی چون امام محمد غزالی و مولانا که می کوشیده اند با شیخان نیرومند

دوران خود کنار بیایند از آسیب و آزار آنان در امان نبوده اند.

بسیاری از عارفان آزاده در آثار خود تا آنجا که توانسته اند زاهدان و

ریاکاران را کوبیده اند. برای نمونه شیخ بهاء الدین عاملی یکی از عارفان قرن

بازدهم هجری چنین سروده است:

ای زاهد خام، از خدا دوری تو

مابا تو چه گوئیم که معدوری تو

تو طاعت حق کنی، به امید بهشت

رو، رو، تو نه عاشقی که مزدوری تو

مولانا در بسیاری از سروده های خود تکالیف ظاهری دین را به بازی نمی

گیرد و انجام دادن آنها را بی اهمیت می داند:

دل به دست آور که حج اکبر است

از هزاران کعبه، یک دل بهتر است

و در جای دیگر در سرزنش سفر به «خانه خداه که یکی از بزرگترین

تکالیف دینی است چنین می گوید:

ای قوم به حج رفته کجا باید کجا بود؟

عشوق همین جاست، بیاید بیاید

یکی از عارفان قرن دوم هجری به نام «رباعه» بهشت را رشوه بزرگ و جهنم را تهدید عظیم می شناساند و می گوید: «آتش در بهشت زنید و آب بر دوزخ ریزد تا مردم خدا را برای عشق و بی طمع بهشت و دوزخ بپرستند.»

عارفان بزرگ ایران که اسلام را دین آسمانی نبی دانستند و صوفیان اندیشمندی که «وحی» یا الهام خدایی را افسانه می شمردند با نمایی تمان و نیرویشان علیه چنین اندیشه هایی پرچم شوری برافراشتند و ادعاهای پیام آوران را درهم کوبیدند. برای نمونه، ابوسعید ابوالخیر آشکارا می گوید که «وحی» ویژه پیام آوران نیست و هنوز هم ادامه دارد. واکنش حلاج انبیین خو آن چنان تند و عصبانی است که آشکارا می گوید: «من خدایم». بایزید بسطامی بی پا کانه اعلام می کند: «باید مرا بستید. شأن من برتر از محمد است.» ابونعیر فلوسی می افزاید: «هدایت گمراهان مرا همراه کرد.»

عارفان راستین ایران بزرگترین هواداران آزاداندیشی و مخالفان پرتوان تعصب و خشک اندیشی بوده اند. یکی از گویانترین نمونه در این سروده مشهور مولانا است که می گوید:

سخت گیری و تعصب خامی است

تا چنینی، کار خون آشامی است

آفریننده مثنوی در جای دیگر چنین می گوید:

از نظرگاه است، ای مغز وجود

اختلاف مؤمن و کفر و یهود

عارفان آزادمنشی ایران دین و مذهب انسان ها را عامل مهمی به شمار نمی آورده اند زیرا زمانی که از اوج عرفان به دین ها و مذهب های گوناگون می نگریسته اند آنها را پدیده ای زمینی می دیده اند که شایسته ستایش نیست. برای نمونه سلمان ساروجی چنین سروده است:

من آنرا آدمی دانم که دارد سیرت نیکو

مرا چه مصلحت با آنکه این کبر است و آن نرما

درباره بایزید بسطامی چنین گفته اند که زمانی از گورستان یهودیان می گذشت. با اشاره به گورها چنین گفت: «گروهی معذورند.» زمانی دیگر که در گورستان مسلمانان بود به گورها اشاره می کند و می گوید: «قومی مغرورند.»

در این دو گفته حکیمانه و کوتاه دربارهٔ بهودیت و اسلام داوروی شده است. عارفان آگاه، علم و دانش را هرگز علم دین، فقه یا احکام به اصطلاح اسمانی نمی دانسته اند. از دید صوفیان اندیشمند گروه زاهدان، شیخان و روحانیان هرگز عالم یا دانشمند به شمار نمی رفتند. عارف هم چنان که از واژه آن پیدا است شیفتهٔ معرفت و جویای معرفت است. برای نمونه، اسحاق نهرجوری می گوید: «بهترین احوال صوفیانه آن باشد که با دانش قرین باشد.» سهل شوشتری در سرزنش ناآگاهی می نویسد: «هیچ مصیبت، آدمی را عظیم تر از جهل نیست.»

مولانا نیز در ستایش علم چنین سروده است:

خاتم ملک سلیمان است علم

جمله عالم صورت و جان است علم

زو پلنگ و شیر بزبان همچو موش

زوشده پنهان به دشت و که وحوش

عارفان آزاده به مدارای دینی، آسان گیری در باورهای مذهبی و پرهیز از تعصب و خودپرستی سخت باور داشتند. آزاداندیشی و تلچین بهترین اندیشه ها و مرام ها یکی از اصول زندگی آنان بوده است. تنها راه دستیابی به آنچه حقیقت مطلق یا خدا نامیده شده از دیدگاه آنان راه دین و مذهب نبوده است. براساس باور آنان هر انسانی می تواند بی واسطهٔ پیام آور یا جانشینان او با خدای خویش در ارتباط باشد و به اصطلاح راه وصول بر روی هیچ کس بسته نیست. عارفان بزرگ ایران دین را علم ظاهر و عرفان را علم باطن می دانستند؛ برضد ظاهرسازی و ریاکاری روحانیان به مبارزه ای پایان ناپذیر پرداختند و بسیاری از آنان در این راه با آزار، درگیری و حتا مرگ روبرو شدند. عارفان راستین بزرگترین هشداردهندگان به شاهان ستمکار و حاکمان ظالم بوده اند. بسیاری از شاهان و حاکمان از عارفان نیرومند دوران خود به شدت حساب می بردند. عارفان راستین به هواداران خود پیام می دادند که از خرد، معرفت و دانایی هواداری نکنند؛ به آنچه در دین اسلام «معجزه» یا آثار الاهی گفته می شود باور نداشته باشند و خود با تکیه بر توانایی های خویشان در جستجوی معرفت و کمال باشند. یکی از بزرگترین هدف های عارفان ایرانی نزدیک شدن یا دستیابی به «مرحله کمال» بوده است.



## چند پرسش فلسفی

### فلسفه چیست؟

واژه فلسفه به معنای دانش دوستی است. اما تعریف فلسفه با توجه به هدف، ماهیت و پیام آن چندان آسان نیست. رسالت فلسفه و موضوع های مورد گفتگو در آن از دوران باستان با از آغاز پیدایش اندیشه های فلسفی تا دوران ما دچار دگرگونی های بسیار شده است.

زمانی همه رشته های علوم طبیعی و علوم انسانی بخشی از فلسفه به شمار می رفتند اما امروز دیگر چنین نیست.

فلسفه یعنی اندیشیدن منظم، ناقدانه و منطقی درباره جهان هستی، ماهیت یا چگونگی چیزها و از جعله انسان. فلسفه یعنی روش تفکر منطقی، دیرباورانه و سخت گیرانه درباره معنا یا مفهوم عالم، پژوهش در چگونگی حقیقت یا کند و کاو در ماهیت معرفت یا شناخت. فلسفه یعنی در جستجوی حقیقت بودن و دوستدار حقیقت بودن.

### فیلسوف کیست؟

واژه فیلسوف به معنای انسان دوستدار دانش است. فیلسوف کسی است که به روشی منجمده، منطقی و منظم می کوشد تا به حقیقت دست یابد. فیلسوف انسانی است پرسنده و جستجوگر که بزرگترین هدف زندگیست دستیابی به حقایق و واقعیت های هستی و انسانی است.

بزرگترین ویژگی فیلسوف «کل نگری» اوست. اندیشمند فلسفی کسی است که پس از گردآوری معلومات، دانسته ها و دانش های گوناگون به ترکیب آنها می پردازد و به حقیقتی کلی و عمومی دست می یابد. اگر حقیقت را به مانند طلا فرض کنیم فیلسوف کیمیاگری است که از ترکیب آگاهی ها و دانسته ها به «حقیقت» پی می برد؛ حقیقتی کلی، عمومی و هستی شمول. فیلسوف کسی است که در راه پی بردن به ماهیت جهان هستی، چگونگی حقیقت و علم، ذات انسان و معنای زندگی به اندیشه و چون و چرا می پردازد.

## فیلسوف به چه می اندیشد؟

رشته ها، شاخه ها یا مقوله هایی که فیلسوف به آنها می اندیشد بسیارند. پرسش بزرگی که در مغز فیلسوف نقش می بندد پرسش متافیزیکی یا ماوراء الطبیعه ای است. فیلسوف جویری حقایق مربوط به دانش متافیزیک (Metaphysics) یا حکمت «فراسوی جهان» می خواهد بداند آیا در عالم هستی جز ماده و انرژی چیز دیگری هم هست؟ آیا در جهان هستی هدف، غایت و معنایی هم هست؟ آیا دستیابی بر حقیقت مطلق یا ماهیت واقعیت برای انسان امکان پذیر است؟

فیلسوف می خواهد بداند سرچشمه علم، دانش یا خود و حکمت چیست؟ اساس و بنیاد شناخت شناسی (Epistemology) چگونه پدید آمده است. یکی از ابزارهای کار اندیشمندان فلسفی، علم منطوق یا برهان شناسی (Logic) است. منطوق دانشی است که در آن چگونگی استدلال یا شیوه تفکر بررسی می شود. فیلسوف به سرچشمه اخلاق و رفتار انسان می اندیشد. در علم اخلاق یا اخلاق شناسی (Ethics) نظریه خنای مربوط به رفتار انسان (درست و نادرست؛ خوب و بد) مطرح می شوند.

اندیشمندان فلسفی به باری دانشی به نام ارزش شناسی (Axiology) درباره نظریه ارزش ها در زندگی انسان به مطالعه می پردازند. زیبایی شناسی یا نظریه زیبایی (Esthetics) رشته ای از فلسفه است که درباره اصول و قاعده های زیبایی در جهان به گفتگو می پردازد.

## متافیزیک یا ماوراء الطبیعه چیست؟

متافیزیک یکی از رشته ها یا شاخه های فلسفه است. نام این رشته از پیشوند «متا» (Meta) به معنای فراتر یا آن سو و پسوند «فیزیک» (Physics) به معنای طبیعت، جسم یا ماده درست شده است. فیلسوفان دوران باستان، دوران قرون وسطا و نیز فیلسوفان دینی چنین می اندیشند که در جهان هستی علاوه بر ماده و انرژی «چیز» دیگری نیز وجود دارد. این «چیز» فراتر از ماده، انرژی است که در علوم مادی بررسی می شود. به همین دلیل بر این رشته از فلسفه نام متافیزیک یا ماوراء الطبیعه گذاشته اند.

از جمله مطالب یا مقوله هایی که در متافیزیک مورد بررسی قرار می گیرند موضوع، واقعیت، یا باطن (Reality) است. فیلسوف متافیزیک می پرسد آیا انسان توانایی پی بردن به واقعیت جهان هستی یا باطن و ماهیت چیزها را دارد؟ از جمله پرسش های دیگری که در متافیزیک مطرح می شوند این است که آیا در جهان هستی «معنا» و «مفهومی» وجود دارد؟ در دانش غایت شناسی (Teleology) پرسیده می شود که آیا در کل عالم هستی هدف و غایتی مورد نظر بوده است؟

## شناخت شناسی چیست؟

شاخه ای از فلسفه که به پژوهش درباره سرچشمه دانش و آگاهی می پردازد شناخت شناسی، علم معرفت، دانش شناسی یا حکمت نامیده شده است. شناخت شناسی در حقیقت بررسی و کندوکاو در نظریه های مربوط به ریشه یا خاستگاه علم، دانش، معرفت و آگاهی های نوع انسان است. در این رشته از فلسفه روش های دستیابی به شناخت یا معرفت، سرچشمه علم و دانش، ماهیت، با ذات خرد و حکمت و محدودیت های توانایی های انسان برای پی بردن به ماهیت و ذات جهان هستی و چیزهای آن بررسی می شود. شناخت شناسی در واقع به معنای دانش بررسی نافعانه و سنجیده بارورها، دانش ها و آگاهی هاست. فیلسوف شناخت شناس می کوشد تا با یاری ابزارها و روش های فلسفی به ارزیابی آگاهی ها و دانسته ها بپردازد؛ آنها را بپذیرد یا رد کند.

برخی از آگاهان مانند «هستی شناسی» (Ontology) و «کیهان شناسی» (Cosmology) را بخشی از شناخت شناسی می دانند. هستی شناسی بررسی نظریه های مربوط به ماهیت وجود یا چگونگی نظام عالم هستی است. کیهان شناسی با طبیعت شناسی به پژوهش درباره نظریه ماهیت یا چگونگی طبیعت می پردازد.

## هدف از آفرینش جهان هستی چیست؟

این پرسش در ظاهر سوالی فلسفی و شایسته اندیشیدن جلوه می کند. اما

با کند و کار بیشتر دربارهٔ متن پرسش بالا به زودی روشن می شود که این سؤال براساس پذیرفتن فرض هایی که ثابت نشده اند مطرح شده است. فرض نخست پرسش کننده این است که جهان هستی «آفریده» شده است. پیش تر هم اشاره شد که فرض «آفرینش» جهان هستی ثابت نشده و فرض پیدایش عالم هستی از عدم و به شیوه ای ناگهانی اندیشه ای غیرعقلی و خیال بافانه است. فرض دوم پرستنده این است که آفرینش جهان هستی به طور قطعی «هدف» داشته و برای دستیابی به هدف یا مقصودی جهان آفریده شده است. فیلسوفان مادی یا دنیاگرا اعتقادی به وجود هدف، نقشه یا برنامه در جریان عالم هستی ندارند.

براساس برهان آوری بالا این پرسش که «هدف از آفرینش جهان هستی چیست؟» هم از نظر علمی و هم از دیدگاه علم منطق به شیوه ای نادرست بیان شده و فرض های سؤال نیز نادرستند. به پرسشی نادرست نمی توان پاسخی درست داد. اگر پرسیم «جهان هستی چرا وجود دارد؟» پرسشی فلسفی مطرح شده و می توان به آن پاسخی منطقی داد.

## جهان هستی چرا وجود دارد؟

این پرسش یکی از سؤال های ناب فلسفی جلوه می کند. علوم مادی - فیزیک، شیمی، زیست شناسی، ستاره شناسی، زمین شناسی - برای این پرسش پاسخی ندارند. بسیاری از «چراها» در فلجرو علوم نیستند و به جهان فلسفه نعلق دارند.

پرسش بالا یکی از سؤال های بهت انگیز و کوبندهٔ جهان فلسفه است. برای پی بردن به بهت انگیزی و کوبندگی آن بهتر است به مفهوم یا معنای این پرسش در حالت منفی آن بیاوریم و بپرسیم: «جهان هستی چرا نباید وجود داشته باشد؟» آیا دلیل و منطقی در دست هست که به یاری آن بتوانیم به این نتیجه برسیم که اصولاً کل جهان هستی نمی باید وجود می داشت؟ آیا «عدم» می تواند «وجود» داشته باشد؟ آیا «مفهوم» یا «معنای» «عدم» پذیرفتنی، درک کردنی یا امکان پذیر است؟ عالم هستی وجود دارد، «چون» وجود دارد. جهان هستی نمی تواند وجود نداشته باشد زیرا واقعیت وجود آن از راه پی بردن به وجود آن به کمک حواس گوناگون به سادگی امکان دارد. عالم

هستی به این دلیل وجود دارد که نمی تواند وجود نداشته باشد. اگر برای چرایی وجود جهان هستی دلایل متافیزیکی، آسمانی و غیبی بتراشیم در کورتاب بندار غوطه ور خواهیم شد.

## آیا جهان هستی نیاز به آفریننده دارد؟

رهبران دین های تک خدایی و همه فیلسوفان دین گرا بر این باور با می فشارند که آنچه در روی کره زمین و در جهان هستی وجود دارد باید سازنده یا آفریننده ای داشته باشد. از آنجا که نوع انسان خود سازنده یا پدیدآورنده همه وسایل زندگی است و تا انسان چیزهایی نسازد آن چیزها پدید نمی آیند پذیرفتن این باور که جهان هستی دم سازنده ای دارد بسیار ساده است و منطقی نیز جلوه می کنند. در شیوه تفکر یا در ذهنیت انسانی عادی یا معمولی پذیرش این اندیشه که هر چیزی سازنده یا آفریننده ای دارد جریانی طبیعی است. اما داستان اثبات وجود خدا با تکیه بر این استدلال به زودی با مشکل بزرگی روبرو می شود، زیرا پرسشی بسیار ساده سبب فروریختن ناگهانی چنین منطقی می شود. دانش آموز دبستانی پس از شنیدن استدلال بالا امکان دارد از آموزگارش بپرسد: «خدا را چه کسی آفریده؟ طبیعی است بر بنیاد این برهان آوری که هر چیزی می باید سازنده ای داشته باشد به ناچار خدا هم می باید آفریننده ای داشته باشد. چندین هزار سال است که بزرگان دین های خداپرستی و فیلسوفان دین گرا در پاسخ به پرسش کودک دبستانی درمانده اند.

فیلسوفان مادی یا دنیاگرا بر این باورند که جهان هستی نیازی به سازنده، آفریننده یا گرداننده ندارد. بر اساس نظریه های این اندیشمندان از آنجا که عالم هستی همیشه وجود داشته و از آنجا که ناگهان از عدم آفریده نشده نیاز به آفریننده یا سازنده نیز ندارد.

## آیا جهان هستی همیشه بوده یا آفریده شده؟

این پرسش یکی از باستانی ترین، هیجان انگیزترین و پرسش وادانترین سوال های فلسفی بوده و هست. هر سه دین تک خدایی - یهودیت،

مسیحیت و اسلام. با بافشاری بسیار از مؤمنان می خواهند تا بی چون و چرا به این نکته ایمان بیاورند که جهان هستی را خدا آفریده است. همه فیلسوفان دینی در تمامی دوران‌ها جهان هستی را «محدث» و آفریده شده می دانند. اما در جهت مخالف نظریه بالا، همه فیلسوفان مادی یا دنیایی عالم هستی را «قدیم» می دانند و براین باورند که آنچه هم اکنون در جهان هستی وجود دارد همیشه وجود داشته اما پیوسته در حال دگرگونی یا در حال «شدن» بوده است.

فیلسوفان دینی می گویند پروردگار، جهان هستی را از «عدم» آفریده است. فیلسوفان دنیایی مفهوم «عدم» را بی معنی و درک ناپذیر می دانند و می گویند «وجود» همیشه وجود داشته است.

علم و دانش امروز هوادار نظریه فیلسوفان دنیایی یا اندیشمندان مادی است. علوم مادی جهان هستی را قدیم می دانند، فرضیه آفرینش را از عدم نظری پنداری و خیال بافانه می شمارند و برای جهان هستی نه آغازی در نظر می گیرند و نه پایانی.

## آیا عالم هستی نیاز به «سرپرست» دارد؟

بزرگان دین های خداپرستی و فیلسوفان دین گرا می گویند کل جهان هستی را موجودی بی نهایت توانا و دانا اداره می کند. برای نمونه، ارسطو - فیلسوف یونان باستان - براین باور بود که این موجودی توانا ستارگان را در آسمان به حرکت درآورده است. نیوتن چنین می اندیشید که خورشید، ستارگان و سیارگان به دست خدا در آسمان پرتاب شده اند و همان نیروی آسمانی از برخورد ستارگان با یکدیگر در درون فضا جلوگیری می کند.

فیلسوفان مادی و دانشمندان علم گرا جهان هستی را «خودکار» یا «خودگردان» می دانند. همه کهنکشان ها، ستارگان و دستگاه خورشیدی بر اساس قانون های جاذبه در مدارهای خود گردش می کنند. این قانون ها از سوی دانشمندان فیزیک بیان شده اند. برای نمونه، همه حرکت های اجزای خانواده دستگاه خورشیدی - کره زمین، سایر سیاره ها، ماه های آنها و حومه سیارگان - در تمامی حرکاتشان از قوانین جاذبه پیروی می کنند. برای گردش این جرم های آسمانی و در مدار نگاه داشتن آنها نیرویی از خارج به نام

«سوپرست»، «خدا»، «دست غیب»، یا هر نام دیگری که برای نیروی خیالی بگذاریم لازم نیست.

## آیا در عالم هستی هدف و غایت وجود دارد؟

در فلسفه های دوران باستان و در بینش فلسفی دوران قرون وسطا چنین تصور می شد که در جهان هستی هدف، غایت، نقشه و برنامه ویژه ای وجود دارد. فیلسوفان دینی و اندیشمندان دین گرا بر این باور بودند که آفرینش عالم هستی به خاطر دستیابی به هدف های ویژه ای بوده و در کل دنیای وجود هدف و غایتی از آغاز وجود داشته است. متافیزیک دینی نیز در سراسر تاریخ فلسفه متحد درجه اول دین های تک خدایی بوده و به ویژه آفرینش انسان را از سوی پروردگاری توانا دارای هدف و منظوری می شناخته است. فیلسوفان ماده گرا یا اندیشمندان فلسفی که پایه و بنیاد فلسفه خود را بر علم و دانش کنونی استوار کرده اند در کل عالم هستی هدف و غایتی نمی بینند. وجود غایت و هدف را در تمامی دنیای وجود به نیروی تخیل و پندار انسان نسبت می دهند و دلایل هواداران متافیزیک دینی در اثبات وجود نقشه، برنامه و مقصود از پیدایش جهان، انسان را مست و ناپذیرفتنی به شمار می آورند. هدف، غایت، نقشه، برنامه و مفهوم هایی به مانند آنها ساخته و پرداخته ذهن انسان و مفهوم هایی انسانی هستند. این مفهوم ها در کل عالم هستی معنای خود را از دست می دهند.

## آیا «عالم غیب» وجود دارد؟

همه دین های سامی، خاورمیانه ای یا تک خدایی به «عالم غیب» باور دارند. در متافیزیک قدیم یا ماوراء الطبیعه عقیده بر این بود که افزون بر «عالم محسوس» یا این جهان، عالمی دیگر وجود دارد که انسان توانایی شناخت یا درک آنرا ندارد. این عالم تصوری، از دیدگاه فیلسوفان دین گرا در فزاسوری جهان هستی است و بخشی از طبیعت شناخته شده و لمس کردنی نیست. به همین دلیل نیز آنرا «ماوراء الطبیعه»، «متافیزیک» و «آن جهانی» می نامیدند. این سینا از این بخش از فلسفه با نام «دانش برین» یاد کرده و ارستو آنرا «فلسفه

نخست، می‌نماید است.

فیلسوفان مادی اعتقادی به وجود عالم غیب، ماوراء الطبیعه یا جهانی فراسوی جهان مادی ندارند؛ عالم هستی را همان «طبیعت» می‌دانند که انسان به بسیاری از رمزها و رازهای آن پی برده است. جهان هستی همین جهان مادی و پژوهش پذیر است و جهانی غیرمادی، اسرارآمیز و سرشار از رمز و راز به نام «عالم غیب» یا «ماوراء الطبیعه» نمی‌تواند وجود داشته باشد. اندیشه وجود عالم غیب اندیشه‌ای پنداری، تصویری و خیالی بیش نیست.

## آشنایی با کتاب «از کودتا تا انقلاب»

نام کتاب: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، نام یا عنوان دوم: از کودتا تا انقلاب، مؤلف: سرهنگ شلامرضا نجفی، ناشر: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول: تهران، ۱۳۷۱.

کتاب در دو جلد نوشته شده و بیش از ۱۲۰۰ صفحه است. جلد اول در ۱۲ فصل تقسیم شده و عنوان فصل‌های آن به ترتیب چنین است: علل شکست نهضت ملی ایران؛ استقرار رژیم کودتا؛ نهضت مقاومت ملی ایران؛ شکست سیاسی و اقتصادی؛ جبهه ملی دوم؛ در تدارک دیکتاتوری؛ قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲؛ احیای کاپیتولاسیون؛ روابط ایران و آمریکا؛ جنبش چریکی؛ اپوزیسیون در خارج از ایران؛ فروش جنگ افزار به ایران.

جلد دوم ۹ فصل را دربر می‌گیرد و عنوان هر فصل آن به ترتیب چنین است: طوفان نزدیک می‌شود؛ ایران در آستانه انقلاب؛ انقلاب؛ آیت الله خمینی در پاریس؛ مشکل حضور شاه در ایران؛ مبادله پیام‌های سیاسی، دیدار شخصیت‌های خارجی با امام خمینی؛ فروپاشی رژیم پهلوی؛ سرانجام محمد رضا



۱۳۳۲

مؤلف کتاب، سرهنگ غلامرضا نجاتی، یکی از پژوهشگران برجسته ایران است. از جمله آثار دیگر این نویسنده می توان کتاب های «جیش های شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» و «تیزه جیش های ملی معسر» را یادآور شد. کتاب «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران» از نظر میزان دقت مؤلف، استناد به کتاب ها، مقاله ها، اسناد، مدارک و منابع گردناکون یکی از کتاب های انگشت شماری است که درباره تاریخ ایران پس از دوران مشروطیت نوشته شده است.

مؤلف کتاب برای نوشتن داستان «از کودتا تا انقلاب» از ۲۴ کتاب، مقاله، ۱۳ سند دولتی، ۲۵ روزنامه و مجله که به زبان های خارجی انتشار یافته اند بهره برداری کرده است. منابع فارسی مؤلف ۵۳ کتاب و ۲۵ ماخذ از انتشارات گوناگون بوده است.

سرهنگ نجاتی در پیش گفتار خود بر کتاب چنین نوشته است: «هدف کتاب، دفاع با هواخواهی از یک موضوع سیاسی نیست؛ توصیف مستندی است از یک دوره دست و پنج ساله تاریخ ایران، از ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ تا آغاز اسفند ۱۳۵۷ به منظور آگاهی نسل جوان و آیندگان، بررسی و تحلیل رویدادهای پس از پیروزی انقلاب در دولت جمهوری اسلامی بحث جداگانه ای است که باید بعدها به آن پرداخت.»

گردآورنده کتاب مهم ترین مطالبی را که در اثر ۱۲۰۰ صفحه ای خود به بیان آنها پرداخته چنین خلاصه کرده است:

«علل شکست نهضت ملی ایران و پی آمدهای آن یا مقاومت در برابر رژیم کودتا؛ بررسی علل و عواملی که محمد رضا شاه و عوامل دست نشاندۀ او، توانستند به مدت ۲۵ سال با خودکامگی بر ماحکومت کنند؛ شناخت مردانی که در آن دوران، رهبری گروه های ایزدیسپون را در مبارزه علیه رژیم به عهده داشتند؛ بررسی و تحلیل عملکرد سیاسی و علل عدم موفقیت آنها و نیز عواملی که موجبات شکست برنامه های رفورم شاه را فراهم ساخت و به شورش و انقلاب و فروپاشی سریع رژیم پهلوی انجامید... اهم مطالب مورد بحث ما را تشکیل می دهد.»

سرهنگ نجانی در پیش گشتار خود از ۳۴ نفر نام می برد که یا به طور دست اول در جریان رویدادهای انقلاب بوده اند و یا در موردهای ویژه ای به آگاهی ها یا سندهای معتبری دست داشته اند. از جمله این افراد که مؤلف را باری داده اند می توان نام های زیر را یادآور شد.

دکتر غلامحسین صدیقی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سجایی، دکتر غلامحسین مصدق، دکتر ابراهیم بزدی، داریوش فروهر، مهندس عزت الله سجایی و دریا سالار کمال الدین حبیب اللهی.

ناشر کتاب در معرفی نویسنده چنین نوشته است:

«نویسنده اولین تجربه آشکار سیاسی خود را با قبول سمت وکیل مدافعی ابت الله طالقانی در دادگاه نظامی، به سال ۱۳۴۳-۱۳۴۲ آغاز کرده است. سپس با اقدام به تألیف و ترجمه کتابهای متعدد در مورد انقلاب و جنبش های ملت های محروم نظیر جنگ ویتنام، جنگ اعراب و اسرائیل و... به کار روشنگری پرداخته و دوشادوش هسه مبارزین دوره اختناق پهلوی، در جریان پیروزی انقلاب بوده و روند آنرا از نزدیک پیگیری کرده است. کتاب «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران: از کودتا تا انقلاب» جامع ترین و کامل ترین کتابی است که درباره رویدادهای پس از انجام شدن کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا روز پیروزی انقلاب مردم ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نوشته شده است. جای این کتاب مستند و معتبر در فرهنگ سیاسی ایران بسیار خالی بود و علاقه مندان به تاریخ معاصر ایران و نیز پژوهشگران مسایل مربوط هم اکنون کتابی پرارزش و اثری علمی - پژوهشی در اختیار دارند. در کتاب ۱۳۹ عکس از شخصیت های مربوط به دوران مورد بحث و رویدادهای پیش از انقلاب و جریان انقلاب چاپ شده است.

از جمله مطالبی که در فصل های گوناگون جلد اول بیان شده اند می توان از مطالب زیر نام برد:

تحلیلی کوتاه درباره علل شکست نهضت ملی ایران؛ نقش ارتش در این شکست؛ برقراری رابطه با بریتانیا و تشکیل کنسرسیوم نفت؛ اعتراض و مقاومت ایران؛ عملیات نهضت مقاومت ملی؛ ادامه تلاش های جبهه های ملی ایران، کنگره جبهه ملی و نهضت روحانیت؛ نطق خمینی در قم و گشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲؛ مکاتبات بین مصدق و جبهه ملی؛ سرنوشت نیروهای اپوزیسیون؛ حزب توده، جبهه ملی، نهضت آزادی ایران؛ ایران در دوران

جانسون و نیکسون؛ جنبش چریکی با نبرد مسلحانه در ایران؛ سازمان فداییان و سازمان مجاهدین؛ اپوزیسیون در خارج از ایران؛ نقش دکتر شریعتی؛ مسایل مربوط به نفت در جهان، هجوم امریکایی ها به ایران و سرازیر شدن سیل اسلحه.

از جمله مطالبی که در فصل های گوناگون جلد دوم مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند می توان از عنوان های زیر نام برد:

اعتراض مردم ایران و مجامع بین المللی علیه شاه؛ اثر شب های شعرخوانی و پیدایش کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر؛ پیدایش فضای باز سیاسی؛ پیدایش حکومت نظامی و آغاز اعتصاب ها؛ نقش خمینی در خارج از کشور؛ تلاش افریکا برای حفظ شاه؛ راه پیمایی های بزرگ در ایران؛ کنفرانس گوادلوپ؛ تشکیل دولت بختیار؛ تشکیل شورای انقلاب؛ دیدار شخصیت ها با خمینی؛ بازرگان در مسند نخست وزیری؛ چگونگی بی طرفی ارتش؛ سرانجام محمد رضا پهلوی؛ کرونیولرزی یا ترویم رویدادهای انقلاب ایران.

## تاریخ سیاسی

# پینت و پنج ساله ایران

(از کودتا تا انقلاب)

تالیف

سرهنگ غلامرضا نجاتی

## جهان هستی و تکامل

آیا جهان هستی دارای نظامی یکپارچه و هماهنگ است؟ اگر چنین است  
 آیا قانونی که بر جهان هستی فرمان می راند چه قانونی است؟ آن فرضیه  
 بزرگی که می تواند مفسر تمامی فرضیه ها باشد چگونه فرضیه ای است؟  
 رشته های گوناگون دانش به گونه ای شگفت انگیز با یکدیگر بیگانه شده  
 اند. هر دانشی چیزی از کل را برگزیده و «کل» را از یاد برده است. دانشمندان  
 هر شاخه ای از دانش، بوج و باروی بی پیرامون «دانش خود» برپا کرده اند و  
 دانشمندان دیگر رشته ها را «بیگانه» می خوانند.

در این تیرودار گروهی اندک از دانشمندان دانش های مادی و انسانی یار  
 دیگر پرسش بزرگ و باستانی را پیش کشیده اند: آیا قانون جهان هستی  
 چیست؟ گفتگو درباره طرح عالم هستی و نظام واحد کائنات از دیرباز جریان  
 داشته است. پیامبران، فیلسوفان، ژرف اندیشان و الاهیان درباره «حقیقت  
 بزرگ»، «آبرقانون»، «فرضیه عمومی» و «نظام واحد» سخن ها گفته اند. گروهی  
 اندک از دانشمندان گستاخ به تفکر درباره «اندیشه های بزرگ» پرداخته اند.  
 اینان که خود را جسور و بلند پرواز خوانده اند سودای شناخت «کل» را  
 در سر می پروراندند. از دیدگاه اینان شناخت «کل» با یاری «دانش کل» به  
 واقعیت خواهد پیوست. اینان می گزینند موزه های ساختگی بین دانش ها  
 باید درهم کوبیده شود. زمان شورش علیه پراکندگی دانش ها فرارسیده و  
 زمان یکپارچگی دانش هم اکنون آغاز شده است. انفجار دانش ما رابه جایی  
 نمی رساند بلکه اتحاد دانش «حقیقت کل» را نمایان خواهد ساخت. فقط از راه  
 اتحاد دانش ها می توان به بنیان گذاری فرضیه عمومی که مفسر تمامی قانون  
 ها و پدیده های جهان هستی باشد امیدوار بود. پراکندگی دانش ها در دوران  
 ما دریچه ای را که از پس آن می توانیم به چشم انداز حقیقت کل بنگریم  
 غبار آلود کرده است.

### اندیشیدن به تفکرات بزرگ

جهان هستی را باید آزمایشگاه شگرف روند تکاملی انگاشت. تکامل  
 پدیده ای است که در نتیجه رویدادی «غیرممکن» پیش می آید. اگر

غیرممکن، ممکن شود تکامل صورت گرفته است، تنها عاملی که غیرممکن را به ممکن تبدیل می کند. عامل «زمان» است، زمانی بسیار دراز. هر پدیده غیرممکنی در برابر زمان بسیار دراز زانو می زند و ممکن می شود. در برابر زمان بسیار دراز تنها غیرممکن خود غیرممکن خواهد بود. در آزمایشگاه جهان هستی همه چیز ممکن است. در آزمایشگاه دانشمند فقط ممکن ها ممکن اند. آزمایشگاه جهان هستی مرز نمی شناسد. آزمایشگاه دانشمند چهار دیواری بیش نیست. در آزمایشگاه طبیعت زمان نامحدود است و در نتیجه نامحتمل ها محتمل می شوند، در آزمایشگاه دانشمند زمان محدود است و در نتیجه فقط ممکن ها بررسی می شوند.

اگر قانونی که بر نظام هستی فرمان می راند قانونی است که در برابر آن برج و باروی زمان - فضا فرو می ریزد. وقتی برج و باروی زمان - فضا فرو ریخت و محدودیت مفهوم خود را از دست داد ناممکن ها و نامحتمل ها محتمل خواهند شد.

اگر بیندیشیم که امکان پیدایش سیلی بزرگ در سرزمینی ویژه فقط یک بار در یک قرن است! بی گفتگو در مدت ده قرن چنان سیلی جاری خواهد شد. در طول مدت پانزده میلیارد سال تاریخ جهان هستی بی گفتگو رویدادی که امکان آن یک میلیارد در سال بوده روی داده است. بنابراین در محاسبه های مربوط به نظام کلی جهان هستی احتمال روی دادن نامحتمل ترین پیش آمدها وجود دارد. در شرایطی که زمان - فضا بی پایان باشد مفهوم غیرممکن خود به غیرممکن می گراید.

بیش از پانزده میلیارد سال پیش جهان هستی به شکلی تازه پدید آمد و بشر مدت کوتاهی است که به «تماشای» آن پرداخته است. طول مدت این سیر و سیاحت از یک دهم میلیون کل زمان پیدایش جهان هستی نیز کوتاه تر است. ما از منظومه خورشیدی خود به تماشای جهان هستی پرداخته ایم. دریچه ای که ما از پس آن به نظاره عالم وجود نشسته ایم بسیار کوچک است و عظمت جهان ها را نمی نمایاند. منظومه خورشیدی از یک دهم میلیون وسعت عالم هستی نیز کوچک تر است. در شرایطی چنین بسیاری از دانشمندان یا دید محدودی که از جهان هستی دارند گستاخانه نظره های خود را به نامحدودها و ناشناخته ها نیز گسترش می دهند.

با همه این ها، اندیشیدن به تفکرات بزرگ یکی از ویژگی های انسان

است. اسان موجودی، است خیال بردار و بلند پرواز. یکی از دانشمندان خیال پرداز می گوید اگر یک اتم ثیدرووزن را بشناسی جهان هستی را دریافته ای. با تمام منحدر دیت ها و دشواری هایی که در مسیر شناخت فرضیه عمومی با ابرقانون نظام هستی وجود دارد، چشم انداز چنین فرضیه با قانونی آرام آرام از پس ابرهای تیره خودنمایی می کند. مناسب ترین دریچه ای که از پس آن می توان به جستجوی ابرقانون همه جهان ها پرداخت دریچه ای است به نام روند یا جریان تکاملی. آن نوع از تکامل با روند تکاملی که ما از آن سخن می گوئیم مفهومی بسیار گسترده تر از تکامل در زیست شناسی دارد. ما از آن روند تکاملی سخن می گوئیم که خود در حال تکامل است. ننگونی ما درباره تکامل ذره، تکامل اتم، تکامل عناصرها، تکامل جانداران و بی جانان، تکامل جهان هستی و تکامل روند تکاملی در جهان هستی است.

### سه نمونه بزرگ تکامل در جهان هستی

ما از سیاره خود - یکی از گوشه های پرت دستگاه خورشیدی و جایی دور افتاده و خرد در جهان هستی - به تماشای سه نمونه تکاملی با سه شکل از تعبیر و تحول ایستاده ایم. این روند تکاملی به نوبه خود در حال تکامل است و از نمونه یا شکلی به نمونه یا شکل دیگر می گراید. جریان های تکاملی گاه به گاه پس از عبور از حالت های برگشت ناپذیری، شکل های نو و پیچیده تری به وجود می آورند و در نتیجه نظام ها و دستگاه های تازه پدید می آیند.

### تکامل مادی یا تکامل پیش زیستی

پیشرو گفتگوهایی که درباره پدیده تکامل انجام می شود با بحث درباره تکامل جانداران آغاز می گردد. اما از نظر ژرف اندیشان، داستان تکامل را باید از تکامل ذره شروع کرد. با پیدایش ساده ترین اتم، بزرگترین و سنگین آنکبوتوبی تکامل در جهان هستی به واقعیت پیوسته است. آنگاه که نخستین ذرات با آرایشی عجیب به هم پیوستند و نظامی نو آفریدند، پدیده تکامل نامی غول آسا به پیش نهاد. با تودهم آبی اتم ها، عناصرها پدید آمدند و با

پیدایش نخستین مولکول پدیده تکامل گام غول آسای دیگری بود است. با پیدایش نخستین اتم و مولکول و با حضور زمان پایان ناپذیر، چرخ دستکاه تکامل میلیارد ها سال چرخید و از ذره ناچیز، پیچیده ترین مولکول ها پدید آمدند. گام غول آسای دیگر پدیده تکامل، زمانی برداشته شد که نخستین جاندار ساده و ابتدایی پدید آمد.

در باره چگونگی پیدایش جهان هستی دانشمندان رشته های گوناگون همزمان نیستند. برخی معتقد به فرضیه انفجار بزرگ، و با گپانی ماده اولیه جهان هستی اند. مطابق این نظر جهان هستی آغازی داشته و از زمان انفجار بزرگ نوده کانونی نا به امروز در حال گسترش و پخش شدن در فضای بی پایان است. گروهی از ستاره شناسان و در پیشاپیش آنان ستاره شناس انگلیسی به نام فرد هابل، به فرضیه پایداری جهان معتقدند. در این زمینه نیز بحث و گفتگو ادامه دارد که آیا جهان هستی برای همیشه در حال گسترش خواهد بود یا پس از زمانی شروع به تراکم و انقباض خواهد کرد. در افسانه های هندی نیز چنین آمده است که برهما هر ده میلیارد سال یک بار جهان هستی را با نفس خود بیرون می دهد و دوباره آن را به درون خود می کشد. برگردیم به داستان تکامل، داستانی ذره از آغاز پیدایش ناشکلی پیچیده ترین مولکولها. چگونه از ذره، اتم و از اتم، مولکول و از مولکول های ساده، پیچیده ترین مولکول ها پدید آمدند؟ این روند تکاملی جریانی ساده و پدیده ای معمولی نیست. اما در جهان هستی که در آن غیرممکن ها ممکن می شوند فقط توقف روند تکامل می تواند شگفت انگیز باشد. هر پدیده ای پدید خواهد آمد، اگر شرایط پدید آمدن از پیش فراهم شده باشد. و این است بزرگترین اصل تکامل.

برای روشن شدن موضوع اندکی درباره ویژگی های اتم کربن بیندیشیم. کربن وقتی با چهار اتم هیدروژن می پیوندد بهره دهی آن به بیشترین میزان خود می رسد. اگر همین اتم کربن با سه اتم هیدروژن ترکیب شود چنین وضعی نخواهد داشت. اتم کربن دارای نیروهای خاص تکاملی است که در کمتر اتم دیگری دیده می شود. یکی از ویژگی های نمایان اتم کربن میل به تکامل و ظرفیت آن برای پذیرش روندهای تکاملی است. اندازه ظرفیت این اتم و چهار ظرفیتی بودن آن مسبب شده تا به عنوان مرغوب ترین مصالح ساختمانی ترکیبات آلی شناخته شود. در نتیجه ویژگی های جناب این اتم

است که پیچیده ترین مولکول های مواد آلی پدید آمده اند. سیلیسیم با این که مانند کربن چهار ظرفیتی است اما بزرگی حجم اتم آن شرط لازم را برای پیدایش مولکول های ظریف فراهم نکرده است.

جالب ترین موضوع در بررسی روند تکامل، شناخت ظرفیت پذیری تکامل، یا ساده تر درک نیروی موجود تکامل گرایی در عنصرها، اتم ها و مولکول هاست. اگر شناخت نیروی بالقوه برای طی مسیر تکاملی بسیار دشوار است، اما درک آن اهمیت بسیار دارد. نیروی درونی پذیرش تکامل چگونه پدید آمده و چگونه عمل می کند، هنوز شناخته نشده است. اگر آغاز جهان هستی را زمان «انفجار بزرگ» بدانیم، در این انفجار بزرگ همه توانایی ها، همه احتمال ها و از جمله احتمال پیدایش شما و من و نیروهای کنونی ما نیز وجود داشته است. آیا زمانی ظرفیت تکاملی بی جانان و جانداران پایان خواهد یافت؟ آیا زمانی در نتیجه تمام شدن غیرممکن ها یا نامحتمل ها پدیده تازه دیگری پدید نخواهد آمد؟ آیا چرخ جریان تکامل از حرکت باز خواهد ایستاد؟ آیا ممکن شدن غیرممکن ها و به وقوع پیوستن نامحتمل ها خود شرایط تازه ای برای پیدایش ناممکن ها و غیرممتمل های تازه ای پدید نخواهد آورد؟ در واقع ما به درستی نمی دانیم جهان هستی «تکرار» می شود یا از دورانی به دورانی دیگر می رسد. آیا مدار جهان هستی باز است یا بسته؟ فقط یک نکته تاحدی روشن است: روند تکاملی تکرار می شود و جریان تکاملی طوری حرکت می کند که می تواند دوران تازه ای پدید آورد.

### تکامل زیستی یا پیدایش جانداران

در آغاز جدایی سیاره ما از خورشید، حتما میلیاردها سال پس از آن، پدیده ای به نام حیات و موجودی با عنوان جاندار در روی کره زمین وجود نداشته است. اما احتمال یا امکان پیدایش شرایط مناسب و در نتیجه ظهور موجود زنده از همان آغاز و حتی پیش تر از آن، از زمان انفجار بزرگ جهان هستی، وجود داشته است.

سیاره زمین دست کم در سنجش با سایر سیاره های دستگاہ خورشیدی، سیاره ویژه ای است. زمین در فاصله «مناسبی» از خورشید واقع است؛ اندازه مناسبی دارد و در ساختمان آن ترکیب های شیمیایی مناسبی وجود



دارند. پس از پیدایش اتم کربن، در نتیجه به هم پیوستن اجزای این اتم عجیب، توانایی تکامل یا ظرفیت روند تکاملی افزایش فوق العاده یافت. اتم کربن از ویژگی هایی برخوردار است که چرخ تکامل را می تواند با نیروی عظیم خود با سرعت بیشتری بچرخاند. اتم کربن به سبب ظرفیت ترکیب فوق العاده اش با سایر عناصرها و نیز به سبب پیوستن با اتم های خود، غیرممکن ها را ممکن کرده است. اتم کربن یکی از بهترین مصالح ساختمانی کره زمین به شمار می رود و هیچ اتم دیگری توانایی برابری با آن را ندارد. بزرگترین، پیچیده ترین و اسرارآمیزترین مولکول ها به کمک اتم کربن پدید آمده اند. مولکول شکر و حیرت انگیز DNA - مولکول انتقال دهنده صفات ارثی - فقط به سبب ویژگی های خیره کننده اتم کربن پدید آمده است. با پیدایش مولکول های پیچیده و از جمله DNA روند تکاملی در روی سیاره ما وارد دوران تازه و جالبی شد. نتیجه نهایی پیدایش چنین مولکول ها ظهور پدیده حیات در روی کره زمین بوده است. گام غول آسای دیگر در روند تکامل جانداران نیز به کمک مولکول هایی همانند DNA صورت گرفته است. این گام بزرگ توانایی هم آوری یا تولید مثل بوده است. مولکول DNA سرشار از دستورها، فرمان ها، خیره ها، حافظه ها و گذشته ها است. توانایی بهت انگیز ارثی را مولکول های DNA وضع و اجرا می کنند. این مولکول پایه و اساس تولید مثل، نگهداری جنس و گونه و پاسدار رمز و راز گنجینه های طبیعت مرموز است.

گرچه در بررسی های ژرف، مرز بین جهان بی جانان و دنیای جانداران بسیار مبهم و نامشخص می نماید؛ اما ویژگی خیره کننده تولید مثل در جانداران بسیار نمایان و مشخص است. با پیدایش پدیده هم آوری سیاره حیرت انگیز ما دوران تازه ای را آغاز کرده است به طور کلی، و صرف نظر از گام های غول آسایی که روند تکاملی پیش از پیدایش جانداران برداشته، با ظهور نخستین جانداران ساده یا وپروس ها، دست کم از نظر زیستی، بلندترین گام تکامل برداشته شده است. از پیدایش ساده ترین و ابتدایی ترین جاندار در روی زمین تا ظهور انسان، گام های عظیم دیگری نیز برداشته شد. برجسته ترین روندهای تکاملی چنین اند:

پیدایش جانداران جنسی و تولید مثل به روش تولید جنسی؛ پیدایش استخوان بندی یا ظهور جانداران استخوان دار؛ تکامل دستگاه های گیرنده

حسی و در نتیجه شناخت بهتر محیط زیست؛ و بالاخره عظیم ترین روند تکامل یا گسترش و توسعه مرکز دستگاه عصبی یکی از جانداران طبیعت به نام گونه انسان.

## تکامل اجتماعی

با پیدایش انسان، جوآن تکامل زیستی در روی کره زمین به دورانی نو وارد شد. توانایی با ظرفیت شناخت انسان از محیط زیست خود و حنا از جهان های دور دست بهت انگیز است. این توانایی در گونه انسان با قدرت سایر جانداران در این مورد به هیچ عنوان سنجش پذیر نیست. یکی دیگر از شگرف ترین توانایی ها و عظیم ترین ویژگی های انسان قدرت سنجش ناپذیر او در ابزارسازی است. البته توانایی ابزارسازی در بسیاری از جانداران وجود دارد اما توانایی آنان در برابر قدرت انسان بسیار ناچیز می نماید. علاوه بر این گونه انسان در زمینه شیوه شناسی ابزارسازی استادی بی مانند است. انسان گونه ای است اجتماعی و کوشش گریزناپذیر او را به تشکیل خانواده، قوم و قبیله و سایر گروه های اجتماعی می کشاند. گرچه انسان از نظر تکامل بدنی و روانی - ساختمان بدن، کار اندامها و آثار روانی آن ها - تابلویی ناتمام است و هنوز روند تکاملی بسیار در پیش دارد، از نظر تکامل اجتماعی بسیار بدوی و مقدماتی است. بسیاری از جانداران در جاده تکامل اجتماعی بسیار پیشرفته تر از گونه انسانند. قلم و هماهنگی اجتماع مورچگان و مورچگان آنچنان خیره کننده است که اجتماع متمدن ترین ملت های دنیا در مقایسه با آن هرج و مرج کاملی بیش نیست. تکامل اجتماعی در گونه انسان گذشته ای بسیار گوناگون در پشت سر و آینده ای بس دراز در پیش رو دارد. انسان از نظر تکامل اجتماعی هنوز اندر خم یک کوچه است. اما توانایی با ظرفیت چنین تکاملی در گونه انسان فوق العاده زیاد است. بی گمان زمانی خواهد رسید که انسان از نظر تکامل بدنی - اجتماعی به مرحله «کمال» بسیار نزدیک خواهد شد. مآکه خود نمی توانیم دوران کمال را ببینیم دست کم بیایید به خاطر بچه های بچه هایمان شادی کنیم.

## فرهنگ ایران و شخصیت جنسی

غریزه جنسی و گرایش به جنس دیگر بعد از نیاز به غذا و احساس گرسنگی نیرومندترین غریزه و قوی ترین میل یا گرایش در نوع انسان است. منظور از غریزه جنسی یا «گرایش به جنس دیگر» نباید فقط به معنای محدود «آمیزش جنسی» یا هم آغوشی در نظر گرفته شود.

غریزه جنسی در نوع انسان و به ویژه در انسان های با فرهنگ از نوع غریزه های حیوانی و ناخود آگاه نیست. بلکه همراه با تکامل بدنی - روانی انسان، تلقیف یافته و برجسته های روانی - انسانی آن افزوده شده است. غریزه جنسی، گرایش های جنسی، میل به آمیزش با جنس دیگر یا هر نام دیگری که بر روی این پدیده طبیعی بگذاریم بخش مهمی از «شخصیت» انسان در هر سنی را تشکیل می دهد. هر فردی علاوه بر این که شخصیت انسانی دارد، دارای نوعی «شخصیت جنسی» نیز هست که بخش بسیار مهمی از تمامیت وجود یا هستی او را پدید می آورد.

پسران، دختران، زنان و مردان هر یک «شخصیت جنسی» ویژه خود را دارند و این شخصیت ویژه در سراسر عمرشان بر طرز فکر، گفتار و رفتارشان اثری ژرف می گذارد. آنچه از یک زن تصویری به نام «زن» پدید می آورد همان شخصیت جنسی اوست. در آخرین پژوهش های علمی نشان داده شده است که ساختمان بخشی از مغز زن یا مغز مرد تفاوت دارد و همین تفاوت بسیاری از ویژگی های «زنانه» یا «مردانه» را پدید می آورد. پسران و دختران نیز از همان نخستین سال های زندگی دارای شخصیت دخترانه یا شخصیت پسرانه هستند.

در بیشتر دوران های تاریخ و در بیشتر جامعه های انسانی، شخصیت دختر یا زن چندان به حساب نمی آمده است. دختران و زنان وسیله ای بوده اند برای راحتی، آسایش و لذت جویی. مردان زمام امور را در دست داشتند و زنان را به خاطر جنسیت آنان - به بازی نمی گرفته اند. درهم آغوشی با دختران یا زنان خواست ها و گرایش های آنان به هیچ روی مورد توجه مردان نبوده اند و در زمینه غریزه جنسی نیز به حساب نمی آمده اند. امتیازهای زندگی، مقام های جامعه و لذت بردن از غریزه جنسی حق انحصاری مردان جامعه به شمار می رفته و «مردسالاری» یا «مردفرمایی» بر تمام پدیده های خانوادگی و

اجتماعی چیره بوده است. دین های بزرگ و جهانگیری چون یهودیت، مسیحیت و اسلام نیز بیشتر «دین های مردانه» بودند و کمتر از پیروان خود خواستند تا زن را به عنوان «انسان کامل» و برابر با مرد در نظر بگیرند.

قرن ها یکی پس از دیگری آمدند و رفتند و نوع بشر در جاده تکامل اجتماعی به آرامی راه پیمود. با پیشرفت علم و دانش و در نتیجه گسترش آزادی های فردی و حقوق انسانی و بیدار شدن زنان، رفته رفته در برخی از جامعه های جهان زنان به دفاع از شخصیت و حقوق از دست رفته خود پرداختند و از مردان خواستند تا به حقوق انسانی و شخصیت جنسی آنان احترام بگذارند. هنوز هم در بسیاری از کشورهای جهان که خود را پیشرفته ترین جامعه ها می دانند زنان، شیروندان درجه دوم به شمار می روند و هنوز هم بر بسیاری از حقوق انسانی خود دست نیافته اند. هنوز هم در بسیاری از این سرزمین های به اصطلاح پیشرفته شخصیت جنسی زن چندان شناخته شده نیست و بسیاری از مردان دانسته یا ندانسته به این جنبه از تمامیت زن بی احترامی می کنند.

در آخرین سال های قرن بیستم با تمام پیشرفت های شگفت انگیز علم و دانش و با وجود گسترش آموزش و پرورش، میزان آگاهی های مردم - دختران، پسران، زنان و مردان - در مورد «شخصیت جنسی» بسیار کم است. حتی در پیشرفته ترین کشور صنعتی جهان یا امریکا میزان آگاهی های توده مردم در مورد مسایل جنسی پایین است. هنوز هم در مورد تدریس «آموزش جنسی» در مدرسه های این کشور مخالفت های شدید و وجود دارد و هنوز هم دستگاه تعلیم و تربیت امریکا در این زمینه «اندر خم یک کوچه است». در ادامه این گفتار به یک نکته اساسی و بسیار مهم باید توجه شود. هدف از برنامه «آموزش جنسی» یاد دادن نکته های مربوط به «آمیزش جنسی» نیست. آموزش جنسی یا به دست آوردن آگاهی های مربوط به غریزه جنسی معنایی بسیار گسترده تر، ژرف تر و پرمایه تر دارد.

بزرگترین و نمایان ترین هدف از آشنایی با آموزش های جنسی پی بردن به شخصیت جنسی انسان و آگاهی از تمام اصول و جریان هایی است که با غریزه جنسی و با موضوع جنسیت هر فرد بستگی دارند. انسان از همان زمانی که به صورت «نطفه» در درون بدن مادر پدید می آید دختر یا پسر است و «انسان جنسی» است. کودکان، چه پسر و چه دختر، شخصیت انسانی و شخصیت

جنسی دارند و باید آگاهی‌هایی درباره این شخصیت در خود و درباره جنس دیگر داشته باشند. دختران و پسران، زنان و مردان در هر جامعه‌ای با یکدیگر زندگی می‌کنند. آگاهی از شخصیت جنسی یکدیگر و احترام به آن - یا بی توجهی به آن - در رفتار انسانی و اجتماعی آنان با یکدیگر نمایان می‌شود. از آنجاکه هر انسان سالمی موجودی «جنسی» است آگاهی از این جنبهٔ بدنی - روانی در سراسر زندگی برای او لازم خواهد بود و ناآگاهی از آن آثار منفی در رفتار، کردار و نوع شخصیت او برجای خواهد گذاشت.

آنچه در دوران‌های گوناگون زندگی - از کودکی تا سالخوردگی - در مورد جنسیت و شخصیت جنسی خود و جنس دیگر باید بدانیم در مجموع آگاهی‌های جنسی با آموزش جنسی نامیده می‌شود. آنچه یک مادر از نظر جنسیت در مورد خود به عنوان یک زن، یک مادر و همسر باید بداند همان موضوع آگاهی‌های جنسی است. آنچه یک پدر باز هم از نظر دانستنی‌های جنسی در مورد خود به عنوان یک مرد، یک پدر و یک شوهر باید آموخته باشد همان دانستنی است که ما نام آن را «آموزش جنسی» گذاشته‌ایم. موضوع آگاهی‌های جنسی به شناسایی اندام‌های تولید مثل و طرز کار آنها محدود نمی‌شود. بلکه بهداشت این اندام‌ها، شناسایی بیماری‌ها و ناراحتی‌های آنها بخش دیگری از آگاهی‌های بدنی را تشکیل می‌دهد. بخش دوم آگاهی‌های جنسی به موضوع‌های روانی - رفتاری و جنبه‌های انسانی - اخلاقی شخصیت جنسی مربوط می‌شود. سرچشمهٔ بسیاری از رفتارهای ناراحت‌کننده پسران با دختران و مردان با زنان را باید در ناآگاهی یا کم‌اطلاعی آنان در مورد دانستنی‌های جنسی جستجو کرد. بسیاری از پسران و مردان از روان‌شناسی دختران و زنان بی‌خبرند. آگاهی‌های چندانی دربارهٔ احساسات، عواطف، خواست‌ها، حساسیت‌ها، محدودیت‌ها و به ویژه دربارهٔ «شخصیت دخترانه» یا «شخصیت زنانه» ندارند. به همین ترتیب بسیاری از دختران و زنان آگاهی‌های اندکی از شخصیت جنسی مردان و پسران دارند. از ویژگی‌های بدنی - روانی پسران و مردان خواست‌ها، احساسات و طرز فکرشان چندان چیزی نمی‌دانند. ریشهٔ بسیاری از ناراحتی‌هایی را که پسران با دختران برای خود یا دیگران در دوران بلوغ پدید می‌آورند باید در کم‌اطلاعی جنسی جستجو کرد. سرچشمهٔ بسیاری از اختلاف‌های پایان‌ناپذیر دوران زناشویی را که گاهی به جدایی می‌انجامد باید در کمبود آگاهی

های جنسی - روانی پیدا کرد. با آگاهی از بهداشت اندام های جنسی می توان از پیدایش بسیاری از بیماری های آمیزشی و ناراحتی های اندام های جنسی جلوگیری کرد.

آگاهی های لازم سبب می شوند تا اختیار تولید فرزند و تعداد فرزندان در دست پدران و مادران باشد. بهترین روش پیشگیری از سقط جنین و جلوگیری از به دنیا آوردن کودکان نارس و معیوب، به دست آوردن آگاهی های جنسی است. اگر پدران و مادران، دختران و پسران به آگاهی های مربوط به «آموزش جنسی» مجهز شده باشند به راحتی از پیدایش بسیاری از انحراف های جنسی و عقده های روانی در مورد طرز رفتار با جنس دیگر می توان جلوگیری کرد. هیچ انسانی در هیچ دورانی از زندگی از آگاهی های جنسی (بدنی - روانی) بی نیاز نیست. زیرا جنسیت ما بخش بزرگی از شخصیت ماست و این شخصیت ماست که سرچشمه تمام رفتارها و رفتارهای ما در سراسر زندگی است.

### فرهنگ «شرم زده» ایران

تا آنجا که به موضوع آگاهی های جنسی و شخصیت جنسی در انسان مربوط می شود فرهنگ کشور ما فرهنگی «شرم زده»، خجالتی و خاموش است. در بیشتر دوران های تاریخ، زن به عنوان انسانی کامل به حساب نمی آمده تا چه رسد به داستان «شخصیت جنسی» زن و احترام به آن. جامعه ایرانی در بیشتر دوران های خود، جامعه ای به شدت «مردسالار» بوده و فرهنگ میهن ما فرهنگی به شدت «مردانه» است. از آنجا که دختران و زنان شهروندان درجه دوم به حساب می آمده اند و از حقوق اجتماعی - سیاسی و حتی انسانی محروم بوده اند غریزه جنسی آنان، میل جنسی و گرایش های طبیعی آنان نیز به حساب نمی آمده و کمتر کسی زحمت احترام گذاشتن به شخصیت جنسی زن را به خود می داده است. رفتار بسیاری از مردان ناآگاه با دختران و زنان از نظر جنسی، خانوادگی و هم نوع یکدیگر بودن انسانی نبوده است. بسیاری از مردان با زنان چون کنیزانی زرخریده رفتار می کرده اند و دختر و زن را وسیله لذت جویی و تولید فرزند می دانسته اند. دین اسلام در ایران نیز نه تنها در جهت آزادسازی زن و بالا بردن مقام و ارزش او توفیقی به

دست نیاورد بلکه هر زمان که مذهب نیرومندتر بود سرکوبی زنان شدت بیشتری یافت و بر میزان اسارت و بندگی دختران و زنان افزوده شد.

فرهنگ ایران - دست کم در پنجاه سال گذشته - به میزان بسیار در مورد شخصیت جنسی مرد با زن هم چنان به صورت «فرهنگ شرم زده» باقی ماند و موضوع آگاهی های جنسی و آموزش جنسی حنا در دبیرستان ها و در دانشکده ها به سکوت برگزار شد. حنا زنان و مردان دانشگاه دیده در ایران آگاهی های چندانی درباره مسایل جنسی ندارند. بسیاری از زنان و مردان درس خوانده ایران از بیماری های آمیزشی و نشانه های آنها اطلاعات درستی ندارند؛ از چگونگی پیدایش انحراف های جنسی چندان چیزی نمی دانند؛ از علت دختر شدن یا پسر بودن نوزاد سر در نمی آورند؛ نمی توانند دریابند از نظر جنسی سالمند یا کمبودی دارند؛ راه های درست جلوگیری از آپستی ناخواسته را نمی دانند؛ از اصول اساسی چگونگی انتخاب همسر آینده بی خبرند و به اصول انسانی - روانی چگونگی رفتار با جنس دیگر بی نبرده اند. دلیل آن بسیار آشکار است. برای نمونه، در کتاب های درسی دبیرستان های ایران ساختمان، طرز کار و بهداشت همه اندام های بدن انسان شرح داده شده جز ساختمان، طرز کار و بهداشت دستگاه تناسلی و اندام های جنسی نوع انسان. گویی «ایرانی» از نظر جنسی انسانی «خنثی» است.

فرهنگ ایران فرهنگی به شدت «عرب زده» است. از آنجا که تازیان بیابان گرد ارزش چندانی برای شخصیت جنسی زن در نظر نمی گرفتند و از آنجا که آیین و دینشان بر سرزمین ما چیره شد مردان زورگو و ستمکار بردختران و زنان جامعه مسلط شدند و هنوز هم پس از گذشت چهارده قرن این زورگویی و ستمکاری با شدت هر چه تمام تر ادامه دارد. نه تنها شخصیت جنسی زن به بازی گرفته نمی شود بلکه با دختران و زنان به عنوان «ناقص العقل» رفتار می شود و از بسیاری از حقوق انسانی محرومند. دین اسلام بدون تعارف و پرده پوشی به مرد اجازه می دهد چهار زن عفدی و در صورت توانایی مالی چندین همسر صیغه داشته باشد. کسی که کمترین آگاهی در زمینه مسایل جنسی داشته باشد می داند که طبق قانون بی چون و چرایی در طبیعت، تعداد زنان با شمار مردان با یکدیگر برابر است. اگر مردی چهار زن داشته باشد سه مرد دیگر را از زناشویی محروم کرده است. چند همسری نه تنها

غیراخلاقی و ضد انسانی است بلکه ضد طبیعت نیز هست، در جامعه ای که به شخصیت جنسی زن احترام گذاشته شود، هیچ مرد متأهلی جرات پیشنهاد ازدواج به زنی دیگر را نخواهد داشت و هیچ زن با شخصیتی پیشنهاد زناشویی چنین مردی را نخواهد پذیرفت. چند زنی یکی از جلوه های «برده داری» است و فرهنگ ایران و به ویژه دین اسلام این برده داری را پذیرفته است.

بسیاری از مردان ناآگاه فقط به این دلیل همسرشان را طلاق می دهند که نتوانسته فرزندی به وجود آورد با همه فرزندان او دختر بوده اند. اگر مردی کمترین آگاهی در مورد دلیل دختر یا پسر بودن نوزاد را داشته باشد و اگر بداند که امکان دارد مرد مسئول باردار نشدن زن باشد نمی تواند همسر خود را چون کالایی نامرغوب پس بفرستد. بسیاری از مردان نمی دانند که در دختر یا پسر بودن نوزاد، زن کمترین نقشی ندارد و این نوع یافته جنسی مرد است که دختر یا پسر تولید می کند.

آگاهی های جنسی به مردان ناآگاه می آموزد که ۵۰٪ باخنه های جنسی مرد تولیدکننده پسر و ۵۰٪ دیگر به وجودآورنده دخترند. به همین دلیل است که تعداد پسران و دختران در روی کره زمین بسیار نزدیک به یکدیگر است. بسیاری از مردان به دلیل فرهنگ مردانه جامعه خود، نقش دین و مذهب و تربیت نادرست خانوادگی از این که فرزندشان دختر به دنیا آمده ناراحت می شوند و این یکی از جلوه های نازیبای فرهنگ ما و بسیاری دیگر از فرهنگ های عقب مانده است.

در فرهنگ «قضا و قدری» ایران به مردم جامعه تلقین شده است که هر آن کس که دندان دهد نان دهد. در حالی که چنین نیست و هر سال صدها هزار نوزاد و کودک از کم غذایی یا بی غذایی جان به جان آفرین می سپارند. در دنیای امروز با اصول و روش های «تنظیم خانواده» و راه های درست محدود نگهداشتن تعداد فرزندان باید آشنا بود. یکی از جنبه های بسیار مفید آگاهی های جنسی بی بردن به شیوه های جلوگیری از تولد فرزند ناخواسته یا پیش گیری از آبستنی است. فرهنگ های «مذهب زده» و به ویژه مذهب کاتولیک با جلوگیری از تولد فرزند ناخواسته و به ویژه با سقط جنین به شدت مخالفند، حتی اگر زایمان سبب مرگ مادر شود.

در فرهنگ ما شخصیت جنسی زن بیشتر در تولید مثل با فرزندزایی، لذت بخشی به مرد و وسیله ای برای فراهم آوردن آسایش او خلاصه می شود.



شاعر بزرگ ما نیز می فرماید:

زنان را هفتان بس که در خانه بو

نشینند و زایند شیران نر

معلوم نیست در چنین وضعی آیا باید دختران را مردان بزنند یا از آسمان نازل خواهند شد؟ در فرهنگ ما دختر از همان زمان که به جنسیت خود پی می برد در نتیجه طرز برخورد خانواده و جامعه با دختر بودن او، نوعی احساس خواری و زبونی به او دست می دهد که تا پایان عمر او را رها نخواهد کرد. پسران و مردان ناآگاه که در مورد شخصیت جنسی و انسانی دختر چیزی نمی دانند با رفتارشان این حالت را شدیدتر خواهند کرد. در جامعه های عقب مانده و در سرزمین های دین زده دختران و زنان به نوعی تسلیم و رضا تن می دهند و به ناچار مردان را تواناتر، با ارزش تر و انسان تر تصور می کنند. دین و مذهب هم به دختر و زن می آموزد که زن از یک دنده مرد خلق شده است. تا هر چه بیشتر بزبونی، خواری و بی ارزشی زن و دختر بیافزاید.

### نمونه هایی از آگاهی جنسی

می دانیم که غریزه جنسی یکی از نیرومندترین غرایز نوع انسان به شمار می رود. در جامعه های امروز و به ویژه در کشورهای عقب مانده - مذهبی، عامل های بسیاری دست به دست یکدیگر داده اند و سبب شده اند که برخوردی ناآگاهانه، غیرعلمی و غیرمنطقی با این غریزه طبیعی به وجود بیاید. در این جامعه های عقب مانده یا مذهبی، کنجکاوی ها و گرایش های جنسی نوجوانان و جوانان به شدت سرکوب می شوند و نوعی «تحریم» این غریزه طبیعی و اندام هایی را که نماینده آن هستند در پرده ای از تاریکی، ممنوعیت، ابهام و رمز و راز فرو می برد. دوران پرتب و تاب و سراسر بحرانی که به نام «بلوغ» نامیده می شود دورانی است که گرایش های جوانی - جنسی در پسران و دختران بیدار می شوند و در این دوران جوانان به شدت نیازمند به آموزشند. اما از آنجا که در بیشتر خانواده ها - به ویژه در کشورهای که علم و دانش و دستگاه آموزش و پرورش از رشد چندانی برخوردار نیست - این دگرگونی های بزرگ جوانان نادیده گرفته می شوند. پسران و دختران در

دوران بلوغ تا یکی از بزرگترین بحران‌های دوران زندگی خود رو برو می‌شوند. تمامی پدیده‌های بدنی - روانی آنان به شدت در حال دگرگونی و هیجانات و به شدت نیازمند راهنمایی و آموزشند و سعی دانند با خودشان چگونه کنار بیایند. تنها از راه گسترش آگاهی‌های جنسی و آموزش‌های لازم می‌توان به جوانانی که دوران بلوغ را می‌گذرانند کمک کرد. در غیور این صورت جوانان با انحراف‌های جنسی، بدآموزی‌ها و ناراحتی‌هایی رو برو خواهند شد که آثار بد آنها تا پایان عمر در جسم و فکرشان باقی خواهد ماند.

بسیاری از روان‌شناسان، مشاوران خانوادگی و آگاهان مسائل جنسی می‌گویند ریشه بسیاری از اختلاف‌های دوران زناشویی بین زنان و مردان را باید در کمی معلومات آنان درباره مسائل بدنی - روانی زناشویی جستجو کرد. بسیاری از زنان و شوهران سعی دانند برای رفع بسیاری از ناراحتی‌های جسمی - فکوری دوران زناشویی می‌توان به کارشناسان مشکل‌های خانوادگی مراجعه کرد و از آنان کمک گرفت. هم چنان که انسان در زمان دندان درد و ناراحتی‌های مربوط به آن به دندان پزشک مراجعه می‌کند به همان ترتیب هم در مواردی که به دلیل پیچیدگی موضوع اختلاف که رفع آن از توانایی شوهر یا زن خارج است باید به کارشناسان مسائل خانوادگی و آگاهان دنیای زناشویی مراجعه کرد و با آنان به مشورت پرداخت. هر اندازه میزان آگاهی‌های جنسی در جامعه‌ای بیشتر باشد به همان نسبت مردم آن جامعه بهتر می‌توانند پی ببرند که در زمینه رفع ناراحتی‌های دوران زناشویی چه زمانی باید از آگاهی و دانش کارشناسان ازدواج، روان‌شناسان و مشاوران خانوادگی سود ببرند.

معلومات و آگاهی‌های جنسی و به دست آوردن دانستی‌های لازم و اساسی در مورد شخصیت جنسی زن و مرد از پیدایش بسیاری از ناراحتی‌های دوران زناشویی می‌گاهد و به این ترتیب از بسیاری از طلاق‌ها و جدایی‌ها می‌توان جلوگیری کرد.

پسران و دخترانی که قصد زناشویی دارند هر اندازه از نظر بدنی - روانی در مورد جنس خود و جنس دیگر آگاهی به دست آورده باشند به همان نسبت امکان موفقیت آنان در همسرگزینی، تشکیل خانواده‌ای سالم و در جریان دوران زناشویی بیشتر است. پسران و دختران باید ارزش‌های

و شخصیت جنسی، را شناخته باشند و به ارزش های اخلاقی - انسانی در رفتارهای جنسی - عاطفی پی برده باشند. پسران و دختران باید از همان آغاز بلوغ درباره دگرگونی های بدنی - روانی خود مجهز به دانستی ها و آگاهی های علمی شده باشند. جوانان باید راه جلوگیری از دچار شدن به انحراف های جنسی و نشانه های آنها را بشناسند و به موقف از پیدایش آنها جلوگیری کنند.

یکی از اساسی ترین و مهم ترین بخش های آگاهی های جنسی، دانستی هایی است که زنان و مردان جامعه باید در مورد به وجود آوردن فرزند داشته باشند. مردان و زنان آگاه که تصمیم گرفته اند، با همکاری نزدیک و صمیمانه، فرزندى به وجود بیاورند حتما پیش از تشکیل نطفه فرزند آینده به فکر او هستند و برای مثال اگر معنای به سیگار یا استفاده بیش از اندازه از مشروب های الکلی هستند در رفتارهای خود تجدید نظر می کنند و اگر به راستی به فرزند آینده خود علاقه مندند سیگار را به کلی کنار می گذارند. وظیفه زن در دوران آبستنی از نظر توجه به فرزندى که در درون بدنش رشد می کند بسیار حساس است. زنان آگاه و مسئول هرگز توزاد خود را در خطر زبان های دود سیگار قرار نمی دهند و هرگز در نوشیدن مشروب های الکلی زیاده روی نمی کنند. زیرا می دانند نیکونین و الکل دشمن سرسخت فرزند آینده آنهاست. مردانی که از آموزش های جنسی بهره ای برده اند در طول دوران آبستنی همسرشان در رفتارهای عادی خود تجدید نظر می کنند و به ویژه از نظر روانی و عاطفی به نیازهای همسر باردار خود بیشتر توجه می کنند.

به دست آوردن آگاهی های جنسی و پی بردن به شخصیت جنسی، خود و جنس دیگر یکی از مفیدترین و لازم ترین آگاهی ها برای دوران های گوناگون زندگی است. هیچ دختر، پسر، زن یا مردی در هیچ یک از دوران های زندگی خود کودکی، نوجوانی، بلوغ و جوانی و در نقش پدر یا مادر از آگاهی های جنسی بی نیاز نیست. آگاهی های جنسی سبب می شوند تا جوانان دوران پرتب و تاب بلوغ را آگاهانه بگذرانند، دوران زناشویی به بهترین دوران زندگی تبدیل شود و پدران و مادران بتوانند فرزندانی سالم به دنیا بیاورند.

# فرهنگ رهایی بخش

حکومتی به مراتب ظالم تر و غیر انسانی تر به تدریج زمام امور را در دست گرفت و بر آنان چیره شد؟

پاسخ به این پرسش به این سادگی ها نیست و شاید چنین سؤالی نیاز به دهها جواب و توضیح گوناگون داشته باشد. در این مقاله کوشش می شود تا به شبهه ای بسیار مختصر به یکی از علت های ناکام شدن انقلاب ایرانیان اشاره شود و در ضمن به جستجوی راهی برای نجات انقلاب ناتمام و به پایان رسانیدن آن پردازیم.

## مفهوم «فرهنگ دیکتاتوری»

زنده یسار «جلال آل احمد» نویسنده قیام مذهبی معاصر که به زیارت «خاتمه خدا» هم توفیق یافت فرهنگ ایران را «غرب زده» می دانست و به شیوه خود علیه پدیده «غرب زدگی» عصیان کرد. بسیاری از ایرانیان که در تئوری «آخواب و خیال» خود دوران ایران باستان را تا زمان ساسانیان «دوره مجد و عظمت ایران»

حدود چهارده سال پیش، حکومتی خود کامة و دشمن مردم در ایران در نتیجه انقلاب ملی و شورش همگانی سرنگون شد. اما دیری نپایید که حکومتی به مراتب خود کامة تر و پلیدتر بر همان مردم انقلابی و عصیان گر چیره شد و پایه های نظام دیکتاتوری خطرناک مذهبی به تدریج استحکام یافت. انقلاب مردم ایران برخلاف ادعای رهبر قلابی و شیاد آن «معجزه آسانی» نبود. برخلاف ادعای «روشنفکران» پرمدها و کلی گو «نقشه خارجی» و نتیجه برخورد منافع سیاست های دولت های «جهانخوار» نیز نبود. انقلاب ایرانیان واکنش تند و گسترده مردمی بود که فقر، بی عدالتی، دزدی و خیانت، زورگویی و معرویت های شدید را تا عمق استخوان خود احساس می کردند. دیگر تحمل امکان پذیر نبود و در نتیجه، مردم مستمیده و عاصی بپا خاستند.

اما چرا مردمی که علیه حکومت فردی، ظلم وستم و زورگویی دست به انقلابی ترسناک و خونین زدند،

انبوهی از مردم ایران با ویژگی‌ها و جلوه‌های «فرهنگ دیکتاتوری» کمترین آشنایی نداشتند و آثار علایم آن را نمی‌شناختند. به همین دلیل پس از پیروزی بریکه دیکتاتور با جهان ودل از دیکتاتوری سفاک تر و پلیدتر استقبال کردند. مردم عانمی دانستند... و نمی‌دانند... که دین و مذهب و شیوه حکومت از جمله نیرومندترین عناصر سازنده فرهنگ دیکتاتوری هستند و رهبران دینی و مذهبی... به شهادت تاریخ... ظالم ترین زورگویان تاریخند. اگر مردم از این اصل بزرگ باخبر بودند نیازی به تجربه کردن «فتنه خمینی» نبود زیرا «چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار داشته است.»

هر چه بیشتر دراهمیت مفهوم فلسفی یا پدیده بزرگ «فرهنگ دیکتاتوری» و آثار آن در زندگی مردم ایران بیاندیشیم شاید بازهم به این نتیجه برسیم که این «آفت تاریخی» ارزش تفکر و تجزیه تحلیل بیشتری دارد.

طرز تفکر نوده‌های عظیمی از مردم ایران، فلسفه زندگی، اندیشه‌ها و جهان بینی آنان به شدت زیر تاثیر فضا با حال و هوای «فرهنگ دیکتاتوری» است. مردم ایران در بیشتر دوران تاریخ طولانی خود به روش‌های زورگویی، فرمان برداری، اطاعت، دستورگیری، تسلیم و رضا عادت کرده و آنرا پذیرفته اند. برخی

می‌بینند هجوم اعراب نیمه وحشی رابه سرزمین ماسرا نماز تمام فاجعه‌ها و انحطاط‌های بعدی می‌شناسند و معتقدند که فرهنگ ایران «عرب زده» است.

در هر دو پدیده «عرب زدگی» و «عرب زدگی» سهمی از حقیقت وجود دارد، اما اندکی تفکر نشان می‌دهد مدتها پیش از آن که فرهنگ ایران دچار «آفت» عرب زدگی یا عرب زدگی شود از آفتی به مراتب نیرومندتر و کشنده رنج می‌برده و دواقت بعدی معلول آن هستند. یکی از بزرگترین ویژگی‌های نمایان تاریخ ایران در تمام دوران طولانی آن و بزرگی «دیکتاتوری زدگی» فرهنگ ما است. فرهنگ ایرانی... فرهنگ به معنای وسیع و گسترده آن (حکومت، مذهب، ادبیات، آداب و سنت‌ها، روابط خانوادگی و اجتماعی...) در سراسر دوران تاریخ ایران به شدت دچار آفت «دیکتاتوری زدگی» بوده است. به همین جهت چنین فرهنگی را شاید بتوان «فرهنگ دیکتاتوری» نامید.

مردم ایران که در فضای آلوده و مسموم «فرهنگ دیکتاتوری» غلبه شاه سابق انقلاب کردند خود را فقط و فقط با «دیکتاتور» طرف می‌دیدند نه با «فرهنگ دیکتاتوری». اکثریت

می گویند ما ایرانی ها به شدت به «نصرین دموکراسی» نیازمندیم و در این گفته سهمی از حقیقت وجود دارد. توده های انبوهی از مردم ایران - دانشه پانداخته - خود را زیر فرمان دیکتاتوری قهار و شکست ناپذیر «قضا و قدر»، «سرنوشت و تقدیر»، «ثیروهای غیبی»، «امشیت الاهی» و مانند آنها می دانند. در فرهنگ دیکتاتوری، انسان موجود زیاده، بیچاره، بنده فانی و درمانده ای بیش نیست. در چنین فرهنگی، حاکمان زورگو و روحانیان شبادست اتحاد یکدیگر را می فشارند و ادبیات و فلسفه، دین و مذهب، هنرها، آداب و رسوم و سنت های جامعه را بر اساس گسترش هر چه بیشتر جهل و خرافات بنیان گذاری می کنند. بی جهت نیست که حاکمان مسترگر از رعایای خود فقط اطاعت می خواهند و هریران دینی از پیروان خود فقط توقع «ایمان» دارند. در فرهنگ دیکتاتوری، شاه به «سایه خدا»، سلطنت به «موهبت الاهی»، رهبر دینی به «آیت الله» و مقام رهبری به «امامت» یا نمایندگی خدا در روی کره زمین تبدیل می شود. کاخ عظیم و مستحکم «فرهنگ دیکتاتوری» که قرن ها «از باد و باران گزیندی نمی بینند» با همکاری صمیمانه حاکمان ضد مردم و روحانیان شباد از هزاران سال پیش با مصالح ساختمان جهل و خرافات و اعتقادهای گمراه کننده دینی و مذهبی

در درون مغزهای مردم ساخته شده است. در درون مغزهای مردم، فرماندهی و فرمانبری، دستور و اجراء، امر و اطاعت با یکدیگر جوش می خورند و در نتیجه تکرار دعاها و حرکات لازم، به «عادت» تبدیل می شوند. فضای زندگی در چنین جامعه ای به فضای زورگویی و زورشنوی تبدیل می شود. در چنین محطی هر فردی هم زورگوست و هم زورشنو. پدیده دیکتاتوری سلسله مراتب پیدا می کند: پدر در خانواده دیکتاتور اما در اداره گوش به فرمان رؤسا است؛ معلم در کلاس درس دیکتاتور و در خارج از آن مجری اوامراست؛ شاه رئیس مملکت اما مطیع قدرت خارجی است؛ «امت» گوش به فرمان «امام» و امام بنده حقیر و مصعب «قادر قهار».

عادت چند هزار ساله به روش های دیکتاتوری، ناآگاهی از شیوه های حکومت مردم بر مردم، گسترش جهل و خرافات و اعتقاد به جنبه های منحل دین و مذهب در دوران پیش از انقلاب در سراسر ایران نمایان است. در چنین فضای مسدوم، آلوده و خفقان آور فرهنگی است که انقلاب مردم ایران «پروژه» می شود. اما در این انقلاب عظیم - که نه معجزه و نه بی نظیر و نه استثنایی است - کمترین خراشی به بنای مستحکم و سر به فلک کشیده «فرهنگ دیکتاتوری» همان بنای ساخته و پرداخته زورگویان تاریخ و شبادان پیش از تاریخ مدون نمی

پایگاه ستمگری و وهبران آن — به شهادت تاریخ تمدن — از قهارترین خونخواران زمان بوده اند. در نتیجه چنین وضعی، انقلاب به شورش تبدیل می شود و مستی شیاد و جاهل به راحتی آنرا در مسیر دلخواه به جریان می اندازند.

پیش از به راه انداختن انقلاب در خیابان ها، باید در مغزها انقلاب فکری ایجاد کرد. در غیر این صورت، مردم دردوره های مختلف به خیابان ها کشانیده می شوند، مغز یکدیگر را منلاشی می کنند و در این جریان فقط دیکتاتورها عوض می شوند.

## ویژگی های «فرهنگ رهایی بخش»

در سال هایی از جنگ جهانی دوم برخی از کشورهای اروپا و از جمله فرانسه — که از آن به عنوان سرزمین دموکراسی یاد می شود — به وسیله نیروهای هیتلری اشغال شدند. اما در آخرین سال جنگ، نیروهای متفقین که از آنها بانام «ارتش آزادی بخش» یا «رهایی بخش» یاد می شود این کشورها را یکی پس از دیگری آزاد کرد.

تمام کشورها و سرزمین هایی که از «فرهنگ دیکتاتوری» و آفت های گوناگون آن به شدت رنج می برند

رسد. زورگوی «ارشی» می رود و جاهل «الاهی» می آید. سرگذشت انقلاب ملت ایران در واژه های «شاه رفت»، «امام آمد» خلاصه می شود. نه کمتر و نه بیشتر. در سرزمینی که فرهنگش قرن ها دچار آفت دیکتاتور زدگی است از نظر ویژگی های یک انقلاب اصیل آب از آب تکان نمی خورد؛ پس از انقلاب، در جامعه ای که فرهنگش به انحطاط گرایده چرخ تاریخ عوضی می چرخد و ملت به سوی گذشته های تاریک تر برگردانیده می شود. پس از «پروزی» انقلاب، داستان انقلاب مشروطیت و «من حکم می کنم» رضاخان یک بار دیگر تکرار می شود. اما این بار در مقیاسی وسیع تر و با شرکت مپاهی عظیم تر. سر بازان این سپاه هم مانند مجاهدان مشروطه از وجود «فرهنگ دیکتاتوری» بی خبرند و علاوه بر آن دشمن اصلی و واقعی ملت را نمی شناسند. انقلاب کنندگانی که به خیابان ها و کوچه ها ریخته اند نابود ساختن «دیکتاتوری» را با بیرون کردن «دیکتاتور» عوضی گرفته اند. خود کامه ای را بیرون می کنند و زورگوی دیگری را در آغوش می گیرند.

در فرهنگ دیکتاتورزده هرگز به نوده های مردم نگفته بودند که دین و مذهب از نجاعی خود بزرگترین

با کشورهای اشغال شده و آلوده تفاوتی ندارند و برای آزادسازی آنها نیروهای «فرهنگ رهایی بخش» سخت مورد نیاز است.

در هر کشوری که حاکمان و رهبران دینی آن مقام ملت خود را تا حد «گله های آدم» پایین می آورند و خود را «چوپان و شبان»، «نگهبان» یا «قیم و سرپرست» آنان اعلام می کنند تنها راه سرنگون سازی آنان تجهیز نیروهای فرهنگ رهایی بخش است. رهبرانی که مردم خود را تا حد افرادی کودن و نادان پایین می آورند و خود را به آنان «نماینده خدا» معرفی می کنند، اطاعت را بزرگترین فضیلت و شهادت را برترین خدمت به دین می دانند فقط با سلاح فرهنگ رهایی بخش رسوا و نابود می شوند. چنین فرهنگی انسان را از قید و بند های نادانی و ناآگاهی، زنجیرهای خرافات و تار و پود عشکبوتی دین ها و مذهب های منحط و بی اساس «رها» می کند. فرهنگ آزادی بخش کوبنده و نابود کننده فرهنگ دیکتاتوری است. ادبیات و فلسفه در فرهنگ رهایی بخش مقام انسان را بالا می برد و به او اعتماد به نفس می بخشد. در چنین ادبیاتی نویسندگان، شاعران، نمایندگان نویسندگان و تمام مبارزانی که قلم به دست می گیرند مدافع آزاد بودن بشر و قدرت اختیار و انتخاب او هستند. این

نویسندگان با هر اندیشه و فکری که در جهت تحمیل مردم و توهین به شخصیت انسان باشد به شدت مبارزه می کنند. نویسندگان در این فرهنگ به مردم خود می آموزند که در سراسر دوران تاریخ بشر، حاکمان ستمگر و «روحانیان» ریاکار نظر ها و افکار خود را به منظور محکم کردن پایه های قدرت خویش و اسارت توده های مردم به آسمان، عالم غیب و نیروهای ماوراء الطبیعه نسبت داده و از ناآگاهی و زودبازی ساده لوحان سوء استفاده های عظیمی کرده اند. این نویسندگان برای اثبات نظریات خود از گنجینه پایان ناپذیر «تاریخ بشر»، «تاریخ تمدن»، «تاریخ ادیان و مذاهب»، «تاریخ علم» و معلومات علمی، هزاران شاهد و گواه در اختیار خواهند داشت.

مؤثرترین و کوبنده ترین سلاح در رادخانه «فرهنگ رهایی بخش» استفاده از «حقایق علمی» است. در کشورهای که حاکمان و دکان داران دین با استفاده از گسترش خرافات و افکاری بی اساس مردم را به زنجیر کشیده اند بزرگترین وظیفه مبارزان آن جامعه گسترش اندیشه ها و افکار علمی بین توده های مردم و به ویژه جوانان است. عمیق ترین انقلاب ها در فکر مردم بایبیداری علمی و آگاهی از دانش ایجاد



کنیم. انقلاب در شوروی از بسیار جهات به هدف های اولیه خود رسید، اما در اصلی ترین و اساسی ترین هدف یک انقلاب واقعی و انسانی یعنی ویژگی «رهایی بخش بودن» آن نوفقی نیافت. در شوروی پس از انقلاب، جهل و خرافات، افکار بی اساس دینی و مذهبی به میزان چشم گیری از میان رفت و علم و دانش گسترش فراوان یافت. «دیکتاتوری تزارها» رفت اما «دیکتاتوری کمونیستی» جانشین آن شد. علت آن بود که روسیه نیز مانند ایران مائزاران سال زیر تاثیر فرهنگ دیکتاتوری زده بود و روس ها نیز مانند مائیرانی ها دموکراسی را تجربه نکرده بودند. در شوروی پس از انقلاب کبیر «فرهنگ دیکتاتوری» آسیب چندانی ندید و در ایران پس از انقلاب ضد سلطنت، بنای «فرهنگ دیکتاتوری» بیش از پیش استحکام یافت و برجسته قدرت دینی و مذهبی آن به میزان عظیمی افزوده شد.

میزان وحشت دکانداران دین و مذهب از گسترش علم، بی پایان است. مغزی که کمترین آشنایی با «تفکر علمی» و «استدلال علمی» را داشته باشد هرگز خرافات دین و مذهب را نمی پذیرد و هرگز در دام مسخره و نمایان گاهن، حاخام، کشیش، و آخوند گرفتار نمی شود.

می شود. مغزی که پرتوی از علم و معرفت بر آن تابیده باشد از خرافات و اعتقادهای بی اساس دین ها و مذهب ها رهایی یافته است. انقلاب واقعی، از مردم نا آگاه، کم سواد و خرافاتی - مذهبی ساخته نیست. از چنین مردمی فقط به عنوان وسیله استفاده می شود.

نقش دستگاه آموزش و پرورش در گسترش «فرهنگ رهایی بخش» بسیار زیاد است. اگر حتی فقط ده درصد از معلمان یک کشور خود را فرهنگ رهایی بخش بهره ای داشته باشند سهم آنان در نابودی «دیکتاتوری فرهنگی» عظیم خواهد بود. معلمان آگاه و مبارز یک جامعه - آموزگاران، دبیران و استادان - از یک سو با آموزش افکار علمی، پایه های جهل و خرافات مذهبی را فرومی ریزند و از سوی دیگر با روش و رفتار خود شاگردان را با محیط، فضا، جو و عادات های «فرهنگ رهایی بخش» آشنا می کنند. عالی ترین و موثرترین مکان برای «تمرین دموکراسی» در میان دبیرستان و دانشگاه است.

برای این که به اهمیت و عظمت مفهوم «فرهنگ رهایی بخش» در نابود سازی فرهنگ دیکتاتوری و حساسیت نقش معلمان بیشتر پی ببریم بد نیست از انقلاب کمونیستی در اتحاد شوروی به عنوان مثال تاریخی و آموزنده استفاده

# پدیده فردپرستی

## رهبرتراشی و آثار فاجعه انگیز آن

وسرکوبی شدید تر وستمگری اشکارتر می شود. به همان اندازه که «رهبر» در عظمت و قدرت فرو می رود درست در جهت عکس «مردم» خوارتر، زیورتر و درمانده تر می شوند.

بانگهای کلی و اجمالی به

رویدادهای بزرگ پنجاه سال اخیر در برخی از کشورهای «استبداد زده» و از جمله ایران به آسانی می توان به آثار مصیبت بار «رهبرتراشی» پی برد و از فاجعه عظیمی که این پدیده به وجود آورده درس هایی عمیق و گرانبها گرفت.

در کشورهای کمونیستی یاتک

حزبی مانند اتحاد شوروی و چین سرخ،

یکی از نمایان ترین نشانه های دیکتاتوری در یک کشور وجود پدیده «فردپرستی» در آن جامعه است.

اساس حکومت های خودکامه و ضد مردم بر پایه «فردپرستی» و بالا بردن مقام شخص اول یک کشور تا حد «قهرمان»، «نابغه»، «رهبر» و حتی «نماینده خدا» گذاشته می شود. به همان اندازه که بر قدرت، ابهت و عظمت «رهبر» و اطرافیان او افزوده می شود در جهت عکس قدرت و اهمیت توده های مردم سقوط می کند. در نتیجه افزایش بسیار شدید قدرت «رهبر» و نزدیکان او پایه های دیکتاتوری محکم تره اختلاف

نظامی و سیاسی» و «منجی ملت آلمان» تبدیل می شود. «فاشسم» نظام کامل و «نازیسم» آرمان بشر جلوه داده می شود.

اما با گذشت زمان آنچه «جبرتراریخ» خوانده اند فرمان خود را صادر می کند. «رهبران عظیم الشان» می میرند و پرونده اعمال آنان در برابر چشمان حیرت زده مردم باز می شود.

آدم کشی های بی پایان استالین و مائو آشکار می گردند. خیانت های بزرگ، اشتباه های عظیم، کینه توزی ها، حقارت ها، پستی ها و پلیدی های آنان برای مردم «رهبرزده» فاش می شود. پدیده نفرت انگیز «فردپرستی»، «قهرمان پروری» و «رهبر تراشی» چنگ و دندان زشت و خونبار خود را نشان می دهد تا شاید مردم برای آینده خود و فرزندان شان درسی بیاموزند.

جنگ جهانی دوم پایان می یابد و چهره واقعی دو «دلقک نظامی سیاسی» ایتالیا و آلمان را مردم این کشور ها می بینند. موسولینی و هیتلر که زمانی ناسی ناسد «نیمه خدایی» بالا رفته بودند به صورت آدم هایی عقده ای، نیمه دیوانه، کم سواد، ضد اخلاق و دشمن مردم در نظر «پرستندگان» آنان نمایان می شوند. بهایی که در برابر پدیده مرگبار و فاجعه عظیم «فردپرستی» و «رهبر تراشی» پرداخت شده در هیچ

استالین و مائو زمامدار می شوند. دیری نمی پاید که تبلیغات عظیم و پایان ناپذیر حزب کمونیست و اطرافیان این دو دیکتاتور خود پرست، آنان را در نظر مردم ساده لوح و زودباور به «رهبر اشتباه ناپذیر»، «نابغه»، «معلم کبیر» و «انسان کامل» تبدیل می کند. آتش «فردپرستی» باهیزم «قهرمان پروری» سر بر آسمان می کشد و پس از مدتی کوتاه از کوره آن استالین به صورت «رهبر زحمتکشان جهان» و مائو در قالب «معلم خلق های دنیا» بیرون می آید. «استالین گرایی» حقیقت کامل و «افکار مائو» کمال مطلوب بشر معرفی می شود.

در سرزمین هایی چون ایتالیا و آلمان موسولینی و هیتلر ظهور می کنند. با پیشرفت تدریجی پایه های قدرت آنان استوار می شود و در کشور خود دیکتاتوری تمام عیار نظامی پدید می آورند. درست به شیوه کشورهای تک حزبی در جهان کمونیسم، چرخ های کارخانه عظیم «رهبر تراشی» و «قهرمان پروری» به سرعت شروع به چرخیدن می کند. دیری نمی گذرد که از کارخانه عظیم تبلیغات - پس از مغزشویی اکثر مردم - دلقک کم مابه ای بنام موسولینی به عنوان «رهبر بی نظیر» به خورد مردم داده می شود و سر جوخه اتريشی به «مظهر آلمان، و نژاد آلمانی»، «نابغه

حساب و کتابی نمی‌کنند.

## فاجعه های عظیم فردپرستی در ایران

در ایران مردی بی سواد اما به شدت خودپرست و جاه طلب به نام رضاخان میر پنج شاه می‌شود. از همان آغاز کار، سوگند خود را می‌شکند، مشروطیت را به تعطیل می‌کشد و قانون اساسی را لگد مال می‌کند. ظلم رضاخانسی و فردپرستی در ایران بیداد می‌کند و مردی گمنام و کم سواد به «قبیله عالم» و «پدرملت» تبدیل می‌شود. و کیلان و وزیران به خاکپای مبارکش می‌افتند و از توصیف عظمت و جلالش اظهار عجز می‌کنند. در اواخر جنگ جهانی دوم بادی از غرب می‌وزد. «قبیله عالم» با تمام عظمت و جلالش چون پرکاهی به جزیره ای در افریقای سیاه پرتاب می‌شود.

فرزند کم سن و سال و کم استعداد «قبیله عالم» به شاهی می‌رسد. بقایای مشروطیت را منسوخ می‌کند و قانون اساسی به قانون شاهنشاهی تبدیل می‌شود. تنور «فردپرستی» در سرزمین «استبداد زده» آنچنان داغ است که «رهبر عظیم الشأن» دچار بیماری «خودبزرگ بینی» می‌شود و به

راهنمایی رهبران کشورهای دیگر می‌پردازد. «آریامهر» خود را نابغه می‌پندارد و مردم ایران را شایسته دموکراسی نمی‌داند. خشم همین مردم اورا به سرزمین فراخته پرتاب می‌کند و در همان جا به «قبیله عالم» می‌پیوندد.

میهن مایک یار دیگر - برای بار سوم در پنجاه سال اخیر - دچار فاجعه هراس انگیز «رهبرتراشی» و بیدیده نفرت انگیز «فردپرستی» می‌شود. ملایی جاهل و ناشناس به نام روح الله خمینی از اعماق دوران جاهلیت سر بیرون می‌آورد و «رهبرتراشان» اورا برانقلاب مردم ایران سوار می‌کند. این بار هم مانند ماجراهایی که در شوروی، چین، ایتالیا، آلمان و ایران در دوران پهلوی هابه وقوع پیوست کارخانه «فردپرستی» با شتاب و عجله تمام به کار می‌افتد. «رهبرتراشان» در مقیاسی عظیم به شست و شوی مغزی نوده های ناآگاه، کم سواد و مذهبی می‌پردازد و در زمانی کوتاه، مقام معنوی ملای قم از مقام پیام آور اسلام بالاتر می‌رود و برای «رهبرمسلمانان جهان» سه صلوات ختم می‌شود. رهبر اعتراضی نمی‌کند و «فردپرستان» آشکارا ملای کم سواد را برتر از پیام آوران آسمانی اعلام می‌کنند.

آدم حقیر و فرومایه ای که زمانی با

نفرت انگیزه پایان خود نزدیک می شود. باید تاکنون از رو پدادهای بزرگ تاریخی آموخته باشیم که مردم یک کشور هرگز نباید سرنوشت خود را به دست یک فرد به نام «رهبر»، «قهرمان»، «منجی» یا «امام زمان»

بپارند. دادن شعارهایی چون نام یک کشور و نام یک ملت با اسم یک فرد — به شهادت تاریخ — مصیبت بار خواهد بود. در حکومت مردم بر مردم هیچ فردی به تنهایی نمی تواند رهبر یا قهرمان جامعه باشد. در حکومت مردم بر مردم سیاستمداران و زمامداران فقط و فقط «نصابندگان» موقتی مردمند. به فرمان مردم می آیند و به فرمان مردم می روند، نه کمزورانه بیشتر.

قبیله عالم» و «رهبر عظیم الشأن» مخالفت می کرد از این که او را حتی بالاتر از «رهبران الهی» بدانند و شهنواست و مخالفتی نمی کند.

«اسلام عزیز» کامل ترین مکتب فکری در جهان معرفی می شود.

دربار خود «رهبر مستضعفان جهان» بر دادگاه‌ها، که استالین‌ها، موسولینی‌ها، هیتلرها و پهلوی‌ها را به محاکمه می کشید رسوا خواهد شد. یک بار دیگر چهره کریمه «فردپرستی» و پدیده زشت «رهبر تراشی» را مردم ایران خواهند دید و پس از آن که چشمشان به حقیقت باز شد خود سرنوشت خویش را به دست خواهند گرفت.

تاریخ ملت‌ها بارها و بارها ثابت کرده است که «فردپرستی» خیانت به مردم و «رهبر تراشی» فاجعه ای ملی اجتماعی است. دوران این پدیده‌های

## کتاب‌های مورد استفاده:

- ۱- شناخت عرفان و عارفان ایرانی، دکتر علی اصغر حلبی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۱.
- ۲- ارزش میراث صوفیه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳- جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، احسان طبری، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۶۸.
- ۴- تاریخ فلسفه غرب، نوشته برتراند راسل، ترجمه نجف دریا بندری، نشر پرواز، تهران، ۱۳۶۵.
- ۵- تاریخ تمدن، نوشته هنری لوکاس، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۶.
- ۶- مبانی و تاریخ فلسفه غرب، نوشته ر.ج. هالینگ دیل، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۴.
- ۷- بزرگان فلسفه، نوشته هنری توماس، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۵.
- ۸- تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، سرهنگ غلامرضا نجاتی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۱.
- ۹- جنسیت و عشق در انسان، نوشته مسترز جانسون، انتشارات هرون کامپنی، بوستون، امریکا، ۱۹۸۶ (به زبان انگلیسی).
- ۱۰- جهان هستی و تکامل، فرهنگ نامه بریتانیا، ایچ. بنتون (ناشر)، لندن، ۱۹۷۳-۱۹۷۴ (به زبان انگلیسی).